

## به این سادگی هم نیست، حضرات!

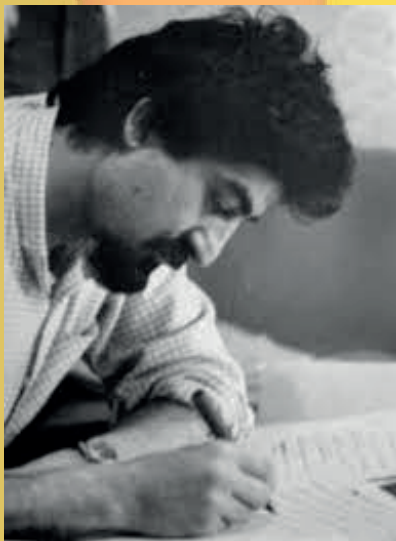
بر این باورم که شیوه نگرش "براندازان"ی که از "گفتمان" دوخردادی مایه گرفته اند، به درجه زیادی گوشه هائی از نظام جانشین که دولتهای غربی برای جمهوری اسلامی در آستین دارند را نشان میدهد.

در این رابطه تحلیل "علی افشاری" که از عناصر شاخص "دفتر تحکیم وحدت" بوده است، مولفه هائی از آن سناریوها را به روشنی طرح میکند. اما قبل از پرداختن به این نکته، لازم میدانم به روش "پراگماتیستی" دولتهای غرب و آمریکا در قبال رژیم های "توتالیتر"، چه قبل از فروپاشی جهان دو قطبی و چه بویژه پس از پایان دوران "جنگ سرد" اشاراتی داشته باشم. برای دولتهای غرب، مبارزات مردم کشورهای مربوطه هر اندازه وسیع و همه گیر، نیروی قابل اعتماد به حساب نمی آمدند تا وقتی که آن مردم به هژمونی یک اپوزیسیون "برانداز"، اما تماما ضد کمونیست و متعهد به جامعه طبقاتی، تن بدهند. اصلاح طلبان "برانداز" از این قماش اند. جالب این است که وقتی اعضای دولت "پزشکیان" در مجلس اسلامی رای آورد، قیل و قالی بین لایه ها و عناصر دوخردادی راه افتاد. تا اینکه "عباس عبدی"، در "نامه سرگشاده" به محمد خاتمی، هشدار داد:

[غالب شدن "زبان رادیکال و مبارزه جویانه" در "جریان رسمی اصلاحات"، "فقدان رویکرد

در صفحات دیگر:

از: منصور حکمت



در پلنوم ۸ کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران

۱۱ فوریه ۱۹۸۷ - ۸ بهمن ۱۳۶۵

(بخش دوم)

از کارول روولی:



مکان-فضا چیست؟ زمان چیست - ۲

ترجمه: ایرج فرزاد

تحلیلی موثر"، مبتلا شدن به "رویش‌های اندک و ریزش‌های فراوان"؛ احتمال "میرایی" این جریان را به دنبال دارد. عباس عبدی سپس آنان را نصیحت میکند که با اوضاع زمانه خود را سازگار کنند:

"چارچوب تحلیلی این افراد بیش از آنکه معطوف به آینده باشد، اسیر چارچوب‌های گذشته است؛ تحلیل‌هایی که معطوف به شخصیت و روانشناسی افراد است (اغلب هم نادرست است) و به ساختارها و عوامل اجتماعی توجهی ندارد؛ تحلیل‌هایی که در خدمت سیاست مبارزه است و نه در خدمت فهم واقعیت. شجاعت تصمیم‌گیری را در زندان رفتن و روی یک موضع ایستادن و مبارزه می‌داند، نه انعطاف‌پذیری و پیشبرد امور و خیر عمومی" (اعتماد آنلاین- ۲۶ اوت ۲۰۲۴)

محمود ابطحی هم نوشته است: هجوم به پزشکيان و "دولت وفاق ملی" او، ادبیات اصلاح طلبانه نیست.

جوهر واقعی این نگرانیها و هشدار و نامه پراکنی‌ها، واحد است: اصلاح طلبان چنان جریان قابل معامله و قابل اتکاء هستند که "نیرو" اند در هر سناریو که برای آینده جامعه ایران مهندسی بشود.

بگذارید مشکل آقای علی افشاری را از زبان خودش بشناسیم:

"پزشکيان اولین رئیس قوه مجریه جمهوری اسلامی است که آشکارا تدارکاتچی بودن ریاست‌جمهوری در چارچوب مورد نظر نهاد ولایت‌فقیه را پذیرفته و از آن قبح‌زدایی می‌کند."

این بزعم آقای افشاری، دیگر "توتالیتریسم ولایت فقیه" است که پزشکيان:

"تعیین تصمیمات مهم حاکمیتی از سوی ولی فقیه و مصلحت‌سنجی انجام شده در بالا را با نادیده گرفتن قانون اساسی و حقوق

و تکالیف قوای مجریه و مقننه بپذیرند." (دویچه وله فارسی: علی افشاری دولت پزشکيان؛ تبدیل حاکمیت یکدست به یکدست‌سازی حاکمیت. حروف پر رنگ از من است)

از لابلای سطور عناصر متفرقه "اپوزیسیون با نفوذ" در درون لایه‌های حاکمیت اسلام سیاسی در ایران، میتوان دورنمای انواع سناریوهای جانشین "ولایت فقیه" را باز شناخت.

در جهان غرب و میدیاها، "دیکتاتوری ولایت فقیه" در فضای مه‌آلود و خرف‌کننده "دمکراسی"، به "دیکتاتوری ملاها" تغییر؛ و تقریباً اکثر قریب به اتفاق اپوزیسیون ملی اسلامی و سوسیالیستهای خلقی، به سیطره افراط‌گرایی اسلامی و افکار "دوران شتر چرانی" بر اذهان "توده‌ها"؛ و سیر قهقرا به "قرون وسطی" تاکید دارند. به این اعتبار نیز فضا از منظر مناسبات جهانی برای یک "وفاق" علیه افراط‌گرایی اسلامی و لزوم "آزادی مذاهب و باورهای اقلیت‌های قومی و اثنیکی" بدون توسل به "خشونت" فراهم است. در غرب هنوز نخبگان دوایر فکر و اندیشه، در پس لرزه‌های بعد از فروپاشی بلوک "کمونیست" زندگی میکنند. هنوز انتقاد این دوایر بر سیستم بلوک شوروی از زاویه "فقدان دمکراسی"، چه در شیوه کسب قدرت بلشویکها و چه بعدها پس از پیروزی کوتاه مدت انقلاب سوسیالیستی است. اگر در سطح فلسفه و اندیشه، مدنیت غرب هنوز کماکان تا "کانت" آمده است و حتی به هگل و ماتریالیسم مکانیکی و عامیانه فوئر باخ نرسیده است. در سطح میکرو و در میان انزوهای کمونیستی، ترنسکیسم و مرزبندی با هر گونه دخالت حزب سوسیالیستی در قدرت سیاسی و در اقتصاد، کماکان حرکت به روال "استالینیسم" نام گرفته است. در دوران بازخوانی و "بازگشت به خویش"ها، تعدادی نیز کلا استالین را ادامه منطقی لنین لقب دادند و عموماً ابهامات و دریافتی‌های خود را پس از فروپاشی شوروی سابق، به مارکس و کاپیتال او نیز سرایت دادند. گفته اند و نوشته اند که سرمایه

انقلابی و کارگری به وسعت کل منطقه را میپوشاند. برخلاف موهومات رایج در میان چپ غیر کارگری و غیر اجتماعی، سقوط جمهوری اسلامی پایان سلطه "باور" های اسلامگرائی افراطی و یا رگه ملیتانت شیعه بر "اذهان" مردم و توده "محروم" نیست، بلکه سقوط رکن اساسی اسلام سیاسی چون یک قدرت ارتجاعی مهیب در یک کشور از نظر سوق الجیشی مهم جهان است.

همین فاکتور واقعی است که غرب را ناچار کرده است که با "دشمن توتالیتزر" خود در ایران "تعامل" کند. که همراه با سرکوب خونین جامعه در سیری خرنده آلترناتیو هائی از قماش دوخردادیها و انواع "دگر اندیشان" سابقا بازجو و شکنجه گر و سپاهی، در اشکل مختلف مهندسی کنند.

چشم انداز آینده جامعه ایران، چندان قابل کنترل هم نیست. جامعه ایران چه از نظر ترکیب سنی و چه از منظر سطح دانش و آگاهی شهروندان اصلا قابل قیاس با سالهای آخر دهه ۱۳۵۰ نیست. حُقه کردن عناصر مرتجع و سلبریتی مآب های تا دیروز نگیهان اختناق حجاب، و تعیین سرنوشت جامعه ایران توسط تخم و ترکه ها و ذریه های جمهوری اسلامی و مهاجرت داده شده به کشورهای غربی؛ و "من دولت تعیین میکنم" توسط این فرصت طلبهای هفت خط برای چنین جامعه ای به سادگی آن سالهای "ابهام" نیست. این بار دیگر نخواهند توانست کارگر صنعتی ایران را با واسطه گری خرده بقایای مشروطه و مشروعه چی، فکل کراواتی یا ریش و پشم دار قدری "غریزه"، از آرمان سوسیالیستی طبقه خویش جدا کنند.

این را علیرغم همه قول و قرارها و بده و بستانها و توطئه هائی که در آنها وارد شده اید، به شما و دوایر رژیم چینج بالاتر از شما، قول میدهم.

ایرج فرزاد

۲۹ اوت ۲۰۲۴

داری و بنیان طبقاتی آن، زیرو ورو شده است و جای جنگ و مبارزه طبقات و "دیکتاتوری" این یا آن طبقه را جنبش های غیر طبقاتی و فرهنگی "رنگین کمانی" گرفته است. تا دوره دیگری از عروج طبقه کارگر صنعتی و کمونیسم این طبقه، فضای بین المللی برای تاخت و تاز علیه هر شکل بروز از "توتالیتاریسم" که بزعم افکار جاری به یکسان در عرصه اندیشه و افکار و آرمانها نیز صدق میکند، فراهم است.

چه در عرصه نبرد طبقاتی و چه جدال اندیشه ها، دورانی دیگر نیاز این جهان است. مادام و تا زمانی که تولید بر اساس سرمایه داری و وجود کار مزدی و استثمار آن حرکت میکند، کاپیتال مارکس و متد و برداشت لنینی از مارکسیسم، خط راهنماست. غایت اینکه، در اوضاع عروج دگر باره مارکسیسم ارتدوکس، جهان به مراتب صنعتی تر و شهری تر از دوران انقلاب ۱۹۱۷ روسیه است.

در طول این دوران "فترت"، عقیم ترین اپوزیسیونهای بی رگ و ریشه زیر هر لجنزار، از این ظرفیت برخوردارند که "آلترناتیو" حکومتهای "توتالیتزر" بشوند و یا بر دوش آنها و با بکار بردن آنان چون مسالحو، آلترناتیو مهندسی کنند.

اما برای حاکمیت اسلام سیاسی در ایران، سناریو و تک و تا هایشان مدام به خنس برمیخورد. دلیل خیلی روشن است:

سقوط اسلام سیاسی در ایران، فضای خاورمیانه و چه بسا جهان را زیر و رو میکند. با سقوط رژیم اسلامی، انرژی های بالقوه موجود جامعه منفجر میشوند و فضا برای تاخت و تاز جریانات اسلام در خود غرب تنگ خواهد شد. هیچ شک نکنید که در روزهای پس از سقوط اسلام سیاسی در ایران، کلیه سیاست های نژاد پرستانه "نسبیت فرهنگی" توسط خود دولتها لغو خواهند شد. در کل منطقه میدان برای فعالیت آزاد نیروهای سکولار و سوسیالیست باز خواهد شد و در چنان شرایطی ادبیات کمونیسم

## بحث و اظهار نظر منصور حکمت

در پلنوم هشتم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران

(۲)

۱۱ فوریه ۱۹۸۷ - ۸ بهمن ۱۳۶۵

پاسخ به سوالات و نقد نظرات مربوط به گزارش

من در پاسخ به بعضی رفا نکاتی را میگویم فقط برای اینکه موضع خودم روشن تر بشود. با نکاتی که خسرو (داور) گفت کاملاً موافقم. در جواب ناصر (جاوید) این را میگویم که ضعف این خط اتفاقاً این است که مکانیزمهای تشکیلاتی را به کار نبرده و فقط از مکانیزم سیاسی استفاده کرده است. بخط شدن تشکیلاتی را وظیفه افرادی قرار داده است که اگر با بحثی که میشوند موافق باشند، لابد برای اجرای آنها با سر می دوند دیگر! رفیق ناصر سمینارها را به عنوان مکانیزمهای تشکیلاتی اسم برد، مکانیزمهایی که دعوت کرد بشنوند، بحثهای معینی در این سمینارها مطرح شد. در نشریات نوشته شدند و بالاخره بحثهایش را برد و زده دیگر. اگر این بحثها غلط از آب دربیاید یکی- دو نفر توی جنبش سرشان میرود زیر آب، بقیه میتوانند جنت مکان به مسیرشان ادامه بدهند. اشکال کار این بوده که نتوانسته عضو تصفیه کند، نتوانسته کمیته اش را آنطور که میخواهد سازمان دهد. نتوانسته ارگانهای جدیدی آنطور که میخواهد ایجاد کند.

به ایکس میگویند برو فلان کمیته، به جای اینکه فکر کند دارد به یک امری خدمت میکند، فکر میکند دارند او را پائینتر می آورند یا او را ارتقاء میدهند. مقاله اش را که خط میزنید، به شخصیت سیاسی اش برمیخورد.

این خط نتوانسته است افراد را موظف کند بر مبنای تعهدات کمیته ای کار کنند. اگر این خط که من میگویم تصویب شود، من شرح وظایف هر پُست تشکیلاتی را مینویسم و هر کسی بیاید توی آن کار کند باید زیر آن ورقه را رسماً امضاء بکند، تا یکماه اگر مطابق آن تعهد کار نکرد، از او خواهش میکنم آن ارگان را ترک کند.

میگویند پس از حزب چیزی باقی میماند؟! من میگویم حزب میماد، ر. ناصر خیلی ما را انتها ترسیم کرد، اینطور نیست.

فعالیتی که مجموع ارگانهای مرکزی انجام میدهند من حاضریم با سه نفر انجام بدهم. تمام تشکیلات کمیته شهر را من یکنفره میتوانم بچرخانم. نشریه کمونیست را اگر یک رفیق قلم زنی باشد که مثل من فکر کند بیرون میآورم. اگر بتوانم ۷ - ۸ نفر را در این سازمان، روی یک خطی داشته باشم که خود را متعلق به آن میدانند و از آن خود، همه این فعالیتها باید ۱۰ برابر بیشتر از این انجام شوند.

به نظرم نمیشود از آن وزنه هائی صرفنظر کرد که ر. خسرو میگوید، من آنها را کاملاً بصورت وزنه می بینم. در مقطعی میشود تصور کرد که آدمهاییکه این نقش را بازی کنند به وزنه تبدیل میشوند. آدمهاییکه الان نقش وزنه را دارند طور دیگری عمل میکنند، ما راجع به آن دوره حرف نمیزنیم. ماشین باید در هر مقطعی حرکت کند، نمیشود گفت چون بعداً به همت کسان دیگری حرکت میکند، امروز هم میشود آنها را در لایه های تشکیلاتی قرار داد و ۹۰٪ امور را در جهت تشویق، مجاب کردن، روی خط آورد و به کار گرفتن بکار برد.

فعالیت هائی را که در حال حاضرما سازمان میدهیم شاید دهها ساعت صرف توضیح اینکه چکار باید کرد میکنی. درصورتیکه با بیست دقیقه برای آنکسی که خط را خط خودش میداند، توضیح بدهم قابل انجام است.

اگر بنا باشد یک برنامه آموزشی برای رادیو بنویسیم، الان دو سال است معلوم شده که برنامه آموزشی نمیشود نوشت. من مجبور نیستم آن فرمها را حفظ کنم، میروم پشت رادیو زنده با کارگرا حرف میزنم. با رفیقی که روی خط من است حرف میزنم، و میگویم در قید فرم و قول فلانی نباش، آنچه که ارزش دارد اعتقادات تو است و تأثیری که کارگرا از آن میگیرند. تجربه نشان داده که میشود این کار را کرد.

ر. غلام (کشاورز) میگوید؛ "الان ابزارهای تشکیلاتی نیست، باید بیشتر هدایت سیاسی کرد".

من میگویم هدایت سیاسی متأسفانه از طریق کمیته های تشکیلاتی انجام میشود، فکر نمیکنم از بالای سر کمیته های تشکیلاتی بشود هدایت سیاسی بکنیم. پس باید کمیته های تشکیلاتی را به دست گرفت و به عنوان ابزارهای تشکیلاتی از آن استفاده کرد.

باید روشن باشد آن کمیته مربوطه از آن خط تبعیت میکند. بالاخره اگر این استدلال را دنبال کنیم، "هدایت" میخورد به تخت سینه آن کسی که با آن مجاب نیست.

از یک طرف ما از بسط نفوذمان، تماسهای بین المللی



خسرو گفت؛ ما کوچک می‌شویم! می‌گویم؛ میدانم، این سیاست ما است که کوچک بشویم. یکی از آرزوهایم این است که کوچک بشویم. می‌خواهم بگویم؛ فعالیت قابل انجام است، کمیته‌ها قابل سازماندهی است، تعهد را می‌شود گرفت.

از بحثی که ناصر (جاوید) کرد من عیب بحث خود را فهمیدم. یعنی فهمیدم ایراد او به بحث من چیست، ولی نفهمیدم بحث خودش چیست!

خیلی خُب، شما می‌گویند؛ اختیارات تشکیلاتی داشتی، چرا نکردید؟

یعنی فورمولش این است که؛ اگر هم اختیار داشته باشم باز هم تاثیری نداشته‌ام. خوب یک نفر در این پلنوم بلند شود و بگوید؛ من می‌کنم، به این‌طریق. سیاسی، غیر تشکیلاتی، خط من این است. اگر چنین اتفاقی افتد، باز برمیگردیم سر جای اول خودمان دیگر.

ر. ناصر می‌گوید: اختیارات تشکیلاتی داشتی چرا نکردی؟ می‌گویم؛ این حرف شما درست.

اگر هزار و یک مانع که دقیقاً تأثیر همان واقعیاتی است در افراد که بصورت بی تفاوتی خود را نشان می‌دهد، اینهم تأثیر همان واقعیات و همین خطی است که خودش را بصورت بی تفاوتی نشان می‌دهد. بی تفاوتی که مانع او است که از اختیارات خودش استفاده کند. خُب استفاده بکند دیگر!

این حرف ناصر قبول است، بله؛ این پلنوم چیزی را نمیتواند عوض بکند. آن خط هر کاری می‌خواسته می‌توانسته بکند چون همه تأییدش کرده اند، مرجعیت داشته است.

ولی مساله‌ای که این پلنوم میتواند درک کند و میتواند به جای دیگر منتقل بکند، این است که این خط دیگر می‌خواهد خودش را از این تأثیرات میری بکند، چون خط اش برایش مهمتر از افراد است. و آماده است برای یک دوره‌ای چنان انرژی بگذارد، تا حد فرسودگی، به این امید که نیروهایش را خودش را در این تشکیلات بیدار بکند.

بحثی که اینجا مطرح میشود میرود به سمتی که؛ آخرین فراکسیونی قوی نیست که داریم در باره آن حرف می‌زنیم

راستش این حرف منطقی است. من هم که الان دارم این حرف را می‌زنم شش ماه و شاید بیشتر با این ایده کلنجر رفته‌ام. که بالاخره این خط مجزا است و باید بتواند خودش را یک طوری جمع و جور کند. و ایده‌های مختلفی به کله‌ام زده، آیا این راه را درست تر از

با مارکسیستهای انقلابی که هر لحظه مبارزه برای بهبود طبقه کارگر ارزش قائل است حرف می‌زنیم، در حالی که از طرف دیگر در سمینار ما آدمی می‌آید مینشیند که اصلاً طبقه کارگر را ندیده است، شک دارم در زندگی اش دو تا کارگر دیده باشد، او دعوت میشود، چکار بکنم؟

نقشه عمل "روابط بین المللی" را بیاوریم، پراتیک روابط بین المللی اش را بگذاریم کنارش.

ما از مبارزه با ناسیونالیسم در کردستان حرف می‌زنیم، دو نفر پاسیو که پیدا می‌شوند پنج نفر می‌پرند روی عرابه ناسیونالیسم! پاسیو شد، بگذار برود دیگر. (سید ابراهیم) برایم نامه مینویسد که: اینطور هم نیست که ناسیونالیسم یک انحراف عمده در کردستان باشد.!"

من دارم راجع به یک پدیده ساختاری عمیق در جامعه کردستان حرف می‌زنم. او دو - سه x و y و z را دیده که میخواهند برای دوره‌ای از زیر بار کار تشکیلات و مسئولیت شان در بروند. یکهو متوجه میشود که نه! ناسیونالیسم در این رابطه مهم نیست، چون تشکیلات اش برایش مهم است. و چون می‌خواهد تشکیلاتش را نگهدارد، با ناسیونالیسم در تشکیلات همزیستی مسالمت آمیز دارد.

می‌گوید: خطر ناسیونالیسم نیست، خطر آن فاصله است! می‌خواهد یک عده را بردارد و ببرد. می‌خواهد به عنوان مبصر در تشکیلات عمل کند؟ نمی‌گذاریم! بگذار هر کسی با آن همدست شد، برود دیگر.

بارها ما کوچک می‌شویم برای اینکه به مراتب بزرگتر شویم، مگر غیر از این بوده است؟ مگر تمام کسانی که به پیکار و رزمندگان پیوستند، برای بزرگ بودن آن سازمانها نپیوستند؟

امروز هم یک سازمانهای کوچکتری نقش بازی میکنند، فراکسیونهای کوچکی در همان سازمانها بودند که سرنوشت آینده چپ را بعهده گرفتند. دررزمندگان و پیکار هم عین همین بود دیگر.

کمیسیون گزایشی و سازمان وحدت چپ که بجائی نرسید، فدائی بزرگترین پدیده تاریخ چپ ایران بود، که الان موجودیتی ندارد، راه کارگر است که دارد جلو میرود.

می‌خواهم بگویم بارها باید کوچک شویم برای اینکه برویم جلو و بزرگ شویم. ولی هنوز این تفکر وجود دارد که سازمان را بچسب، خُب یارو را بیندازش بیرون دیگر.

همه میدانم که از کانال تشکیلات مبارزه بکنم، یا نه؟

در یک مقطع گفتم که ما یک کارگاه سیاسی - تنوریک - کمونیسم کارگری - راه میاندازیم، شرط عضویت در آن کارگاه را میگذاریم فداکاری برای حزب، قلمی، قدمی و روی خط معینی بودن. و باید بتواند به عنوان یک کار حاشیه ای در آن کارگاه تنوریک سیاسی کار کند.

بحثهای مان را آوردیم و گفتیم این کارگاه خود کمیته مرکزی است، همه آدمها هم دست بقلم و پر کار. که سمینارها را حول آن بحثها برگزار میکنیم، که سمینار جواب نداد.

پیش خودمان گفتیم ۲-۳ نفر هستیم که از نشریه کمونیست و بسوی سوسیالیسم استعفاء میدهیم و به عنوان اقلیتی در حزب، نشریه کمونیسم کارگری را در میآوریم.

گفتند؛ این که انشعاب است، ده تا توطئه گر در درون حزب خیمه زده اند که ببینند حسن با تقی دعوایشان شده، و از بیرون می آیند حزب را درب و داغان میکنند. برای این خط، وحدت حزب همان قدر مهم است که برای هر کسی که به آن آویزان است و با حزب فعلا می آید. بنابراین، آن پیشنهاد را اصلاً مطرح نکردیم. آن چیزی که الان میگویم چیزی جز ادامه همان فکر نیست.

**من میگویم بله!** یک فراکسیونی که بخواهد تشکیل شود، یک فراکسیون اکثریت است. چرا میگویم اکثریت؟ برای اینکه ظاهراً اینطور است. ظاهراً بخواهید نشریه را بگیرید، اکثریت را بگیرید.

من هنوز بحث هایم را باز نکرده ام راجع به اینکه چه باید بشود. من خواستم یک مقدار بحث جلو برود. من نمیخواستم با بحث اقدامات "عملی"، بحثها را در یک کانالی ببندازم که: این دیر است آن زود است، این زیاد است و آن کم است.

ولی واقعیتش این است که ناصر میگوید: اگر تا امروز، دیگرما در آن مقطع نباشیم که بگویند: تو که اختیارات داشتی چرا کاری را که مورد نظرت بود نکردی!؟

بگذارید اینطور بگویم؛ اگر قرار است این خط در این حزب شکست بخورد، باید مبارزه کنان شکست بخورد. در حال سازش و صرفنظر و چشم پوشی فایده ندارد. اگر راهی برای پیروزی این خط هم باشد باز هم از همین راه است.

اگر کسی درافزوده ای دارد و از درون این خط میگوید این راه درستی نیست، من روی بحث خیلی باز هستم. خسرو از این زوایه صحبت کرد.

ولی اینکه ای بابا! تو هم کاری از دست ات برنمیآید، اختیار داشتی پس چرا نکردی؟! یعنی بحثی که ناصر(جاوید) کرد، جوابم را نمیدهد، چکار کنم، حرف حساب خودت را بزن دیگر!

من در پاسخ ر. بهمن(حبیب فرزاد) صحبت میکنم. چون من مدام باید نوبت بگیرم. چون رفقا انتقاد میکنند و من باید جواب بدهم.

به نظرم ر. بهمن با استنتاجات من مخالفت کرد تا صرفاً با مخالفت خودش حتی آنها را اثبات کند. من از این صحبت کردم که سکوت ناشی از مجاب نشدن است، ر. بهمن گفت؛ من به عنوان یک کادر حزب من مجاب نشدم.

من از این سخن گفتم که کم فعالی، بیحالی، ناشی از این است که الزاما با این خط نیستند، در ذهنشان ابهام وجود دارد. ر. بهمن گفت بله ابهام وجود دارد. من گفتم این سیاست برای حزب روشن است. ر. بهمن گفت برای من روشن نیست. و این چیزی جز دلالتی بر اثبات حرف من نبود.

ر. بهمن کادر اصلی حزب است و این خط نتوانسته رفیق بهمن را به این خط مجاب کند. این یک بحث است. ولی رفیق میگوید: کمونیسم کارگری از کنگره دوم حزب در "کلیات" مطرح شده است.

ممکن است این بحث از کنگره دوم حزب مطرح شده باشد، ولی گرفتن گریبان تشکیلات و بردنش به سمت طبقه کارگر، بردن تشکیلات به سمت یک رابطه عقلایی با مبارزه، بردنش به سمت اینکه به مبارزه روزمره متوجه باشد و ارزش بهبود در زندگی مردم

را بفهمد، بردنش به این سمت که مالیخولیایی مانوئیستی را کنار بگذارد، مالیخولیایی پوپولیستی را کنار بگذارد، بردنش به سمت اینکه رابطه ای بین انقلاب و فرم برقرار بکند، بردن تشکیلات به این سمت که رابطه ای بین حزب و طبقه برقرار بکنیم، اینها اصلاً جدید نیستند. اینها را به عنوان پایه های کمونیسم کارگری گفتیم، ظاهراً همه در این "کلیات" موافق بودند. منتها وقتی گفته میشود که یک چیزهایی از این حزب روشن نیست، بطور غریبی در طرازنامه تنوریک، من در موضع بدهکار و رفقای دیگری در موضع بستانکار قرار میگیرند! "که به شکلی مدون شوند!" من این قسمت اش را نمیفهمم.

اگر همه در کلیات موافقتند، پس چرا مدون نشده است؟ چرا خود آن کمیته که کارش این است که در کلیات این مباحث را فهمیده و عرصه مبارزه جلویش است، آنها را

در حالی که در خارج کشور هنوز هیچ سازمانی سیاست سازماندهی اش را مشخص و مکتوب نکرده است، ما بودیم.

راجع به کردستان رفیق میگوید: با ناسیونالیسم در کردستان، فقط با ناسیونالیسم حزب دمکرات مرزبندی شده است. اینطور نیست!

در کنگره بعد از کنگره و کنفرانس بعد از کنفرانس و پلنوم بعد از پلنوم راجع به وجود ناسیونالیسم در صفوف ما بحث شده است دیگر.

آیا باید از اینکه این خط نمیتواند با این درجه سمپاتی که نسبت به آن وجود دارد، و بردوش چند نفری است، که همه اینها را "مدون" کند، معذرت خواست؟ به نظرم نه! باید اعتراض کرد، باید انتقاد کرد.

من دارم دقیقاً از قرار گرفتن در دو ستون مختلف ترازنامه حرف میزنم. برای یک عده ای این خط یک پدیده خارجی است که باید: "مُجاب شان کند، برای عده ای دیگر یک واقعیت درونی است که باید برود و مجاب کند. سوال من این است؛ با چه ملاک‌هایی داریم در این موقعیت قرار میگیریم؟

برای من، سمپاتی عمومی به یک خطی مشی کافی است که بروم کمک کنم به تدقیق آن. با خود خطی هم که مورد نظر من است چیزی جز یک سمپاتی عمومی ندارم. منم به این خط همان قدر سمپاتی دارم که هر کس دیگر سمپاتی عمومی دارد.

چرا من وظیفه خودم بدانم که بروم ته و تویش را در بیاورم و یکی دیگر نه؟! منتظر است که من بروم ته و تویش را در بیاورم و بعد ببینم هنوز مجاب نشده است؟ این رابطه و معما را باید یکی توضیح بدهد!

اولاً معتقدم این خط از نظر سیاسی، عملی، تشکیلاتی، اجرایی خیلی بیشتر از آن چیزی که ر. بهمین میگوید، گفته است. و انسجامی که ایجاد کرده است بحدی است که کمک کرده حزبی که اینقدر کم دست بقلم میبرد، مورد تعرض جدی قرار نگیرد. این شرایط رفقای ما را بد عادت کرده است.

آن عواملی که مانع از این است که بیایند و سیستم فکری ما را از اینور و آن ور لوله بکنند، این است که فکر میکنند اینها "انسجام" دارند و جواب ما را میدهند! الکی حرفی را نپرانده اند.

بنابراین فکر میکنم این خیلی کم لطفی سیاسی است در مورد اینکه این خط چقدر حرف زده است و چقدر مُنجم است.

کنکرت مدون نکرده که دفتر سیاسی امضاء بکند؟

آیا نویسندگان های با تجربه تر ما که وقتی پای بحث تشکیلاتی میشود، تجربه شان را در جهت روشن کردن طرح تشکیلاتی به دفتر سیاسی ارائه میدهند، نمی توانند طرحشان برای کار در آن عرصه ها کنکرت بکنند؟

حرفهای ر. بهمین به این معنی بر حرفهایم صحه میگذارد.

اینکه فعال یک خط سیاسی میتواند تنهایی در یک اطاق دربسته ای بنشیند و درب را قفل کند و شروع کند به مدون کردن اثباتی حرفهایش، در هر عرصه ای که تخیل اش اجازه میدهد، این به نظرم ذهنی گرائی است.

ولی این تصور که عزیز من! اگر یک خطی در سمینارهایش مورد توافق حزب است، در کنفرانس هایش و در جلساتی که افراد دعوت میشوند که راجع به مسائل حزب حرف بزنند، مسائل را تئوریزه بکنند، پاسخهایش را پیدا بکنند، بیشتر از آن کسانی که مقالات مجرد مینویسند، سخنران خواهیم داشت.

ر. بهمین تا این سطح نمیتواند بحثی ارائه بکند، برای اینکه با نکاتی که مطرح میکند؛ که این بحث ها کنکرت نشده اند، کسی روی اینها کار نکرده است، مجرد است و در عرصه های مختلف کاربرد پیدا نکرده اند، صد تا سخنرانی در موردش انجام نشده است ... چیزی جز اثبات حرفهای من نیست. من هم میگویم همه این ایرادها درست، خوب چرا آن توقعات ر. بهمین انجام نشده است؟ مگر بر این خط مالکیت خصوصی حاکم است؟

اگر خطی که وجود داشته و مورد توافق همگان است، تا آن حدی که بصورت گرایش فهمیده میشود، چرا همان گرایش کنکرت تر نشده است؟ این یک قسمت بحث در پاسخ به ر. بهمین است. قسمت بعدی تخفیفی است که ر. بهمین در فعالیتی که این خط کرده است، میدهد.

به نظرم اینطور نیست! ر. بهمین میگوید؛ "خط ما در خیلی عرصه ها بطور کنکرت باید روشن شود، اینها مُجرد است، برای مثال گرایش جدائی حزب از کارگران.

مدام میگوید: بحث فعالیت شهر با ده تا سخنرانی همراه نشده است!

تنها سازمانی که، نه امروز که از سه سال پیش، سیاست سازماندهی اش را در جنبش کمونیستی ایران گفته است،

و زیست رهبران عملی کارگراها حرف زده و اینکه نمیتوانید تسمه از گرده کارگران بکشید، اتفاقاً چون حزب تو حزب این افراد است. تبدیل شده به اینکه این حزب، حزب هر فردی است و نمیتوانید چیزی به او بگویند.

"انقلابی حرفه ای" که قرار بوده حاضر باشد در هر نوع فعالیتی فداکاری بکند، این لای دست و پای آن قاطی است و اینکه تو میخواهی موقعیت عینی رهبر کارگری را برسمیت بشناسی و اجازه فعالیت اش را در محیط "اجتماعی" اش برسمیت بشناسید، تبدیل شده به اینکه مجبورید فلان هنرمند را در فلان کشور اروپائی، که هر جوری میخواهد زندگی بکند، به عنوان حزب قبول کنید و هیچ کاری با او نمیتوانید بکنید، چون حزب: اجتماعی" شده است! این دیگر یک تحریف آشکار سیاسی است! آیا واقعا رفقای ما اینقدر روشن نبودند که فرق این سیاست با تحریف آن را بدانند؟ خب من به همین واقعیت میگویم مشکل.

ر. بهمن این معضل را دوباره تشریح کرد. "ناکافی بودن بحث" من را متقاعد نکرد.

### راجع به کمونیسم کارگری

چند نکته را راجع به کمونیسم کارگری توضیح میدهم. اینکه آیا خط هست یا نیست؛ و کل این اسم، لاقلاً آنطور که من میبینم، چه ارزشی دارد. رابطه اش با مارکسیسم انقلابی و همینطور رابطه اش با ارتدکسی در سیاست و تنوری. چرا که اینجا این سوال مطرح فکر میکنم بهتر است در ادامه بحث تبیین خود را داده باشم.

اولاً: بارها و بارها در نشریات علنی حزب تأکید شده است که حزب ما خودش را ادامه سنتی میداند که با اسم سنت لنینی در جنبش چپ مطرح است. تلاش مان این بوده است که این سنت را از آن چیزی که به اسمش گفته شده را تفکیک کند. گفته ایم و نوشته ایم که منظور از سنت لنینی آن لوح هایی نیست که لنین روی آنها عقایدش را نوشته است.

راجع به انقلاب در روسیه، و فورمولهایی که بدست داده است، در عین اینکه آنها را هم قبول داریم، یکی ممکن است همه را جزء به جزء قبول داشته باشد، یکی ممکن است بگوید "این تکه اش" تحت این فشار اجتماعی گفته شده است، اما در مجموع سعی کردیم سنت لنینی را تعریف بکنیم. گفتیم سنت کارگری است، سنت ارتدکسی است، این دو خصوصیت را توی همان شماره اول مصاحبه راجع به آن گفتیم.

بنابراین رابطه ما با ارتدکسی مارکسیسم اوائل لنین

به نظرم یکی از منسجم ترین خطی است که از انقلاب ۵۷ بعد در کمونیسم ایران حرف زده است. چطور است که این کافی نباشد برای اینکه یک فعال ما در عرصه مشخص خودش فعال باشد؟! این را هم نمی پذیرم.

مثالی میزنم. آیا "تروتسکیسم" یک خط است یا نه؟ سیاست سازماندهی تشکیلات شهرش چیست؟ سیاست کار در خارج کشورش چیست؟ تنوری تشکیلات اش چقدر از ما روشنتر یا محکمتر است؟ قبول داریم که یک خط است دیگر.

"چپ نو" چه؟ یک خط است یا نه؟ تنوری سازماندهی تشکیلاتیش چیست؟ اصول برخورد تروتسکیستها به احزاب سیاسی چیست؟ اینها مقولاتی است که در یک روزنامه معین در یکروز معین باید چاپ شود، اگر چاپ نشده خوب معلوم نیست. فکر میکنم ما لاقلاً این را برخورد با احزاب سیاسی داریم.

ر. بهمن یک نکاتی را اینجا و آنجا مطرح میکند و بعد نتیجه میگیرد که "انسجام" وجود نداشته است برای مثال اشاره به جلسه ای میکند که باید در رابطه با احزاب سیاسی، جنبه های "بین المللی" شان را در نظر گرفت و در جلسه ای دیگر بحث شده که باید به جنبه ملی احزاب سیاسی باید توجه کرد.

اگر رفت و برگشت بحثها فقط در همین دو - سه جمله بوده است، من حق را به ر. بهمن میدادم. ولی همان بحثهایی که به جنبه بین المللی اش مورد نظر مربوط است را در کنار آن بحثهایی بگذارید که گفتیم؛ "این که دیگر ماتریالیسم اش را از دست داد، حالا باید جنبه ملی اش را هم دید."

یا اینکه یک عده میگویند؛ با این بحثها پس برویم زندگی خصوصی خودمان را بکنیم! آیا واقعا چنین است؟ من میگویم قبول کردن کمونیسم کارگری این نیست که برویم زندگی خصوصی مان را بکنیم، مقاله اش را بنویسید، من خودم در نشریه ام چاپ میکنم.

چرا فوراً در ستون بستانکار میگوئیم نگاه کن بحث ایشان به کجا کشید؟ خب من به همین ایراد دارم دیگر.

بحث من نیست که بآنجا کشیده است، بحث من که توسط آدمی که نیمه درکش کرده میرود پانین، و منتقل میشود به آدمی که نمیخواهد درکش کند، تحریف میشود. برمیگردد یک جواب بی ربطی به او میدهد. بعد از یک رفت و برگشت، نمیدانید کی رفته در تشکیلات و چه کاری کرده است.

تشکیلاتی که از حرمت اجتماعی، از موقعیت عینی



جامعه که در برابر جنبش کمونیستی (از زمان بلشویسم تا بحال) ناپدید مانده بوده، دوباره به صحنه می آورد.

من به رهبران عملی طبقه کارگر دارم اشاره می‌کنم، به مکانیزم مبارزه جاری طبقه کارگر اشاره می‌کنم، به رابطه مبارزه علنی و کار حزبی اشاره می‌کنم. به نظرم اینها ویژگی های این خط است. اینطوری نیست که "خب، اینها بحث مارکسیسم انقلابی است!" بحث مارکسیسم انقلابی بحثی بود علیه ناسیونالیسم اقتصادی- سیاسی چپ ایران، به آن معنی تاریخی که شکل گرفت، علیه یوولیسم آن ناسیونالیسم، علیه خلق گرانی اش. به یک معنی میشود گفت مارکسیزم انقلابی از روی کنگره "اتحاد مبارزان" رد شد و رسید به یک جای دیگر. در کنگره اتحاد مبارزان اگر بحثها و جدل های من و امیر(حمید تقوایی) را گوش کنید، عصری که بعداً کمونیسم کارگری خودش را به آن متکی میکند همانجا میبینید دیگر. میخواهم بگویم که این فکر اینطوری نیست که یکهو خلق شده است، بحث "طبقه"، موقعیت خود طبقه بمثابة "طبقه" نه سازمانی که اسم خودش را گذاشته پرولتاریا، روشن شده است.

میخواهم بگویم این برای من خیلی روشن است یعنی خود من به عنوان کسی که فکر و اندیشه مارکسیستی مسئله یک دهه زندگی اش بوده است، وقتی این مفاهیم را پیدا می‌کنم، یک پدیده های روشنی جلوی چشم میبینم. ممکن است نتوانسته باشم آنها را منتقل کنم، وحتماً هم همینطور است، چون اگر درست آنها را منتقل می‌کردم، رفیقی مثل بهمن(حبیب فرزاد) حتماً با تمایزهای سمپاتی نشان میداد. اما میگویم به آن درجه آنها را منتقل کردم در جنبش و درون حزب خودمان که یک خط شناخته شود. آن درجه آنها را منتقل کردم که دیگران را به تقلید از و دنباله روی از آنها وادارد. همچنانکه از مارکسیسم انقلابی تقلید کردند. به آندرجه منتقل کردم که پلمیک چپ ایران را تحت تاثیر خودش قرار بدهد، طوری که مجبور باشند به این لباس دربیایند، و بتوانند بگویند سازمان جدی سیاسی اند. و به آن درجه مطرحش کردم که حزب کمونیست ایران را نتوانند ندیده بگیرند دیگر. مجبورند بگویند این یک جریان جدی است.

این مباحثات کارگری ما است که ما را یک جریان جدی میکند وگرنه ادعای تنوریک مان را که همیشه داشتیم. کردستان و کومه له بجای خودش محفوظ، برای کومه له هم فورمول دارند: آن را در "جنبش دهقانی" میگذارند.

اگر ما به عنوان یک سازمان کمونیستی برای دیگران مطرح هستیم دقیقاً به دلیل توجه مان به عنصر کارگری و زنده کردن این طبقه در تنوری مارکسیسم است.

روشن است. لاقلاً متدولوژی لنین در بحث و جدل با "وحدت کمونیستی"، به عنوان یک سنت از نظر متدولوژی از دیدگاه ما روشن است. در زمینه سیاسی در بحثهای دیگری هم گفته ام، در بحث کارگری هم که الان بحث "کمونیسم کارگری" را از آن در میآورم یک ریشه اساسی لنینیسم معلوم است. وقتی کسی بگوید مواضع ما روشن نیست، من بروشنی مواضع لنینیسم با تعبیری که خودم داشتم اشاره می‌کنم. موضع اینیسم در چهار چوب و ازدریچه چشم مائو تسه تنگ خیلی پدیده مبهمی است. ولی لنینیسم، آن "چهل و پنج" جلد و آن پراتیک و آن واقعیت اجتماعی؛ خیلی چیز روشنی است.

اما چرا کمونیسم کارگری و نه "مارکسیسم انقلابی"؟ این یک نکته ای است که ر. بهمن(حبیب فرزاد) به یک درجه سوال درستی مطرح کرده است.

بعد از کنگره ۲ بحث کمونیسم کارگری، کریستالیزه و شفاف میشود و به همین معنی تعریف میشود و به همین خاطر میتواند یک اسم مستقلی بخودش بگیرد. تا جایی هم که به نظر شخصی ام مربوط است، این را هم توضیح دادم.

به این پدیده میگویم کمونیسم کارگری. برای اینکه تکامل انقلاب سوسیالیستی را فقط در درون تکامل ذهنی و فعاله جنبش مارکسیستی فقط جستجو نکنیم، بلکه برویم نیروی اجتماعی انقلاب سوسیالیستی و چند وچونش را بررسی کنیم و رابطه این دو تا را با هم ببینیم. در بحث راجع به کمونیسم کارگری از جمله، یک جمله به این صورت هست:

"اگر کمونیسم در رابطه با طبقه، همانی بود که بود، به عنوان بخشی از طبقه کارگر و بروز مبارزه اجتماعی طبقه کارگر برای انقلاب، تکرار آن این یک دوباره گویی بود. اما حالا که کمونیسم اصلاً چنین نیست ما همان معنای اولیه را استفاده میکنیم".

این پایه کارگری کمونیسم، یک ویژگی اساسی است. که هر رفیقی میتواند بگوید "این بیخودی ادعا میکند" و برود بنویسد و موضع خود را توضیح بدهد. من ادعا می‌کنم این ویژگی خط ما است و نه هیچ خط دیگری. بروید با هر سازمان رادیکال انقلابی کمونیست دوره ما حرف بزنید و ببینید توجه اش به پایه اجتماعی مبارزه اش چقدر است و توجه ما چقدر است؟ اما صرف توجه هم کافی نیست. به بحث هایم در باره آرژانتاتور و مسئله سیاست سازماندهی ما اشاره می‌کنم. تنها جریانی هستیم که در جنبش کمونیستی گفته است: "من میخواهم از طبقه کارگر و مکانیسم انقلاب کردن آن طبقه حرف بزنم". تنها جریانی است که پدیده های عینی، واقعی و زنده ای را در

در صحنه بین المللی، در مبارزه ایدئولوژیکی، در باز بینی تئوری مارکسیسم. تمام این مقولاتی که ذهن چپ را اگر نه از سالهای ۳۰، لااقل از سال ۵۶ داغان کرده است، این خط در باره تمام این مقولات، در تمام این عرصه ها پراتیک متمایزی میگذارد جلو آنها.

این "کمونیسم کارگری" فکر میکنم یک لغت خیلی مناسبی است چون دارد نشان میدهد که این کمونیسم یک رابطه ای است با یک طبقه اجتماعی.

نکات دیگری هم هست که میتوان به بحث گذاشت. من میگویم علت اینکه یک بخشی از این که مسائل روشن نشده برای این است که من نمیدانم کی و چه ابهامی دارد. اگر کسی بیاورد بگوید "ویژگی این خط چی است؟" خب من یکی- دو ساعت توضیح میدهم، شاید قانع شد. اما کسی علاقه ندارد بداند ویژگی این خط چی هست آخر، برایشان نشریه پُر کن است! این خط، بیچاره، کارش این شده است که حزب را سرپا نگهدارد. آنهم برای اینکه بشود "عقاید سنتی" با ریتم خودش و شتاب خودشان انکشاف پیدا بکنند.

طبعاً از خود این خط وام میگیرند، ایده میگیرند، الهام میگیرند، ولی نه اینکه بخواهند این خط را دنبال کنند، میخواهند با شتاب خودشان، بر مبنای دستکاری مقولات، انکشاف خودشان را طی کنند. و این خطوط همانقدر تأثیر میگذارند که همین خطوط بیرون حزب تأثیر میگذارند. یعنی همان سرعتی را در تکامل فکری این خطوط در داخل حزب ایجاد میکند متناسب با تکامل فکری خطوط مشابه در خارج حزب.

حزبی بودن این خطوط مختلف تأثیری زیادی ندارد در اینکه روی این خط ساغ شوند. مشکل من این است، ر. بهمن میگوید من از روزنامه فهمیدم. من میگویم تنها ابزارم بوده چکار کنم؟ در جلسات دیگر من اعتراض کردم که چرا حساسیت نشان نمیدهید که رهبری حزب کمونیست و دفتر سیاسی در چه وضعیت فکری دارد بسر میبرد؟ چرا نمی روید پپرسید؟

من میگویم خُب اگر کسی میخواهد ویژگیهای این خط را بداند با علاقه تمام یک سمینار دعوت کند خرج قطار من را بدهد من بیایم برایش توضیح میدهم. هر ایرادی هم آنجا بیاید مطرح بکند با عقل خودم توضیح میدهم، حتماً اگر بحث خیلی منسجمی روبروی این خط کمونیسم کارگری باشد تازه میفهمد در حزب چند نظر هست و چه دیدگاههایی در آن است. این متابولیسم مرده و این تقصیر این خط نیست، باور کنید!

این از کجا میآید؟ از ارتدکسی. از هیچ جای دیگر نمیآید، کشف جدیدی نکردیم. بنابراین به نظر من این یک درجه برخورد نا دقیق است در توصیف این مساله که گفته شود: "یک جهت گیری است!"

اتفاقاً کمونیسم کارگری، تبیین های مشخصی دارد. وقتی بروید و ببینید که آن اسمی که روی خودش گذاشته، و رابطه اش را با تبیین اش از مسائل ببینید. وقتی در لهستان از جنبش کارگری لهستان دفاع میشود این را ببینید، در مقابل روزیونیستها که اردوگانش برایش مسنله است، آنجا کارگر را می ببینید. نقطه مقابلش وقتی نگاه میکنید، در برابر سازمانهای چپی که مبارزه طبقه کارگر را نادیده میگیرند و حاضر نیست مبارزه "معدنچی را تا خودش بالا سرش نباشد برسمیت بشناسد، آنجا هم این خط را می ببینید. در دفاع از انقلاباتی که وضع معاش مردم را بهتر میکند می ببینید، دفاع از پدیده هایی که دارد معاش مردم زحمتکش را بهتر میکند، این رابطه اش را با رکن اجتماعی اش ببینید. هیچوقت این خط تسلیم کشورهایی مانند کره جنوبی، تایلند، نیکاراگوئه، کوبا و فلان نشد، همیشه توی حزب بحث کرد. از اتوریته "سر دبیری" اش استفاده کرده، و وقتی مقاله بدست اش رسیده است، آن لغات "کوبا" و "نیکاراگوئه" را در تقابل با لغتهای "نحت" دیگر مثل تایلند و کره جنوبی، قلم گرفته است.

این ها را در داخل حزب نفهمیدید؟ بیرون حزب فهمیدند! طرف که میآید در مباحثه و جدل من و غلام(کشاووز) دخالت کند این را فهمیده، چطور شما نفهمیدید؟

آن کسی که امیدش به این است که خُب ممکن است اینها آنقدر هم "ضد اردوگاهی" نباشند، آمده است که روی من کار کند! غلام که آب پاکی ریخت روی دستشان دیگر. میخواهم بگویم این ها را فهمیدند، که یک خط است، خط معینی است.

بگذارید بگویم که مشکل من با این خط چیست:

خیلی از مقالاتش را خودم نوشته ام، اگر یک نفر دیگری این مقالات را نوشته بود، اگر یک نفر دیگری این خط را باز کرده بود، من الان با حرارت خیلی بیشتری در اثبات آن حرف میزدم و با قدرت بیشتری میگفتم باید از آن دفاع کرد. نخواستم یک بحثی راه بیندازم که بخش مهم آن تعریف از خود به نظر بیاید.

ولی به نظرم یک خط خیلی روشن است، برای اینکه کسی که در چپ ایران دنبال خط میگردد، خط است. یک پراتیک خیلی روشن و متمایزی را جلوی هر فعال سیاسی میگذارد: داخل کشور، خارج کشور، در کردستان،

میخواهند روی یک خطی کار بکنند کارشان را دنبال کنند.

سرنوشت حزب را گره نزنیم به بخش عقبتر و نافع‌تر رهبری بلکه گره بزنیم به بخش فعال رهبری در هر مقطع، این آن بحث است و اساس اش تعهد فردی است که من دارم از آن حرف میزنم. فکر میکنم بیشتر از هر اقدام تشکیلاتی تعهد فردی میدهم که از زاویه جا انداختن یک پراتیک معینی به هر روشی ممکن است فکر کنیم و اگر به عقلمان رسید انجام بدهیم. ولی میخواهم آن تعهد فردی را در راستای خط ارگان مرکزی بدهم.

اگر عملاً روشن بشود که تعداد کسهانی که حاضرند در چهار چوب و برنامه چنین پلاتفرمی کار کنند کافی نیست، آنموقع بعد از روشن شدن این مسئله تقاضای پلنوم فوق العاده میکنم، به فاصله سه روز و حرفه‌ایم را پس میگیرم و میگویم حزب یک بحران جدی تری از این دارد که من فکر میکردم. که بعید میدانم کار به آنجا بکشد.

به هر حال نکاتی که به نظر من رسید این است. به نظرم چون خط روشن است سیاستهایش هم در عرصه های مختلف روشن است، از تاکتیک تا تشکیلات تا عضویت تا اساس جوهر سازماندهی تا اخلاقیات حزبی. چون همه اینها چون روشن است نکاتی را که اینجا یادداشت کرده ام، میتواند این مواضع روشن را به جریان بیندازد.

۱- باز بینی کل پراتیک تشکیلاتی از زاویه مواضع رسمی و علنی حزب، نقد و هرس کردن قاطع تمام فعالیتها و روشهایی که با این مواضع در تعارض قرار دارند. یعنی مدارا نمیکنیم با آن پراتیکی که نمی پسندیم - از اختیارات دفتر سیاسی برای تعطیل کردن هر ارگانی، ختم کردن هر پراتیکی که فکر میکنیم در راستای سیاست حزبی نیست استفاده میکنیم. هر نارضایتی که در هر سطحی ببار بیاورد جوابش را در پلنوم بعدی میدهم. الان این مشکل من این است که میخواهم بدانم پلنوم به چی رأی میدهد؟

۲- ایجاد یک جمع فشرده و هم خط برای تشریح و ترویج نظرات رسمی حزب، در عرصه های مختلف در نشریات مرکزی حزب. و بر این مبنی منظم کردن ارگانهای مرکزی حزب. در سطح عملی، هیئت تحریریه مرکزی در ذهن من است، که همه نشریات حزب را بدست میگیرد. هیات تحریریه مرکزی، ممکن است که مصلحت های فردی روی کارهای اجرایی این یا آن نشریه که توسط اعضایش منتشر میشود داشته باشند. ولی این هیئت تحریریه مرکزی، اگر حتی یک سطر از خارج خودش برایش مطلب نیاید متعهد است به انتشار منظم ارگانهای مرکزی.

میگویم من مسئولیت این را بعهده نمیگیرم. مسئولیت دلمردگی کادرها و مسئولیت عدم حساسیت آنها و مسئولیت اینکه دنبال خط نیستند که ببینند کی دارد چی میگوید؟ من، به عنوان یکی از افرادی که خودش را متعلق به این خط میداند، مسئولین این وضعیت را بر عهده نمیگیرم. میگذارم به حساب اینکه انقلاب عده ای را با افت انقلاب، به رکود کشانده است. در یک برآمد انقلابی دیگر فعال میشوند و دوباره میآیند سراغ ما.

درباره گرفتن اختیارات از کمیته مرکزی

من اینجا ۱۵-۱۶ تا قلم یادداشت کرده ام شاید یکی دو قلم آن تکراری باشد و فورمول بندیهای مختلفی از یک قلم باشد. اصلاً هم ادعا نمیکنم جامع و یا الزاماً همه اش به یک درجه مهم اند. یک نکته ای را اینجا یادداشت نکردم که اینجا بطور شفاهی میگویم. آن هم این است که اساس این بحث گرفتن اختیارات برای یک سری اقدامات است و تعهد دادن در رابطه با آن. یعنی به عنوان یک فرد و به عنوان شاید نماینده تعداد معدودی در سطح کمیته مرکزی، که آنهم حدس میزنم دارم نمایندگی شان میکنم، اختیاراتی میخواهم. برای اینکه بتوانم در پلنوم بعدی بگویم این کارها را توانستیم، آن کارها را نتوانستیم، نه اینکه اینکارها را خواستیم، اینکارها نخواستیم و یا اینکارها اصلاً به عقلمان نرسید. این کارها را با علم به اینکه آنها را باید انجام داد، در نظر بگیریم. بگوئیم ما این کارها را به اینترتیب خواستیم انجام بدهیم، نتوانستیم و آن کار را نتوانستیم انجام بدهیم. اساس بحث این است که بتوانیم مسئولیت بپذیریم. هر رفیق دیگری هم واقعاً با یک لیستی از اقدامات بیاید و تعهد کند که اوضاع حزب را بر مبنای مثلاً این ۵ نکته درست میکنم و اختیارات میخواهم؛ ا من شخصاً مواضعش را نگاه میکنم و اگر ببینم اینکارها را میکند، حاضرم به عنوان یک عضو پلنوم این اختیارات را به او بدهم.

بنابراین فراهم شدن چنان شرایطی، اجازه میدهد آنچه را که خط ارگان مرکزی تعریف کردم، یعنی چهره ساز رسمی حزب، خطی که چهره رسمی حزب را میسازد؛ مسئول پراتیک حزب باشد. یعنی در پلنوم بعدی بشود گفت؛ آقا جان دیگر مسئولیتش با خودت دیگر گردن کسی نمیشود انداخت.

برای اینکه نتوانیم گردن کس دیگری بیاندازیم اختیارات بخواهیم. برای اینکه کسانی را که میتوانند روی این خط کار کنند، یکجوری متحد کنیم که به شیوه واحدی کار کنیم.

کسهانی را که نمیتوانند روی این خط کار کنند، نمیخواهند روی این خط کار کنند، درست نمیدانند روی این خط کار کنند را یک جایی در حزب کنسرو کنیم، که بتوانند آن موقعی که

۳- سازماندهی فعالیت ستونی مرکزی (منظور نشریات، رادیو و کمیته های اصلی است) با اتکاء به کادرهایی که اولاً - از لحاظ سیاسی مبلغ و مدافع خطر رسمی حزب هستند و یا کنترل محتوایی و سیاسی رهبری را میپذیرند و ثانیاً آماده اند با صرف انرژی متناسب با عضویت در واحدهای ستونی تشکیلاتی را بر مبنای شرح وظایف روشن تعهد کنند.

(این دو تا شرط است؛ یعنی رفیقی که پا میگذارد توی ارگان ستونی که پراتیک حزب دارد از طریق آن تعیین میشود باید اولاً- یا خطش همان خطی باشد که ارگان مرکزی میدهد و یا اینکه هر خط دیگری دارد بپذیرد که کنترل محتوایی، رسماً در دست سر دبیری است، چه در تصمیم گیری آن تشکیلاتی که بحث محتوی سیاسی در کار است، چه در مقالات و نشریات.

ثانیاً - بپذیرد که عضویت توی یک ارگانهای معینی، با تعهد کاری ساعتی و انرژی همراه است. یعنی اینطوری نیست که بشود توی کمیته شهر بود و مثلاً ۱۵ ساعت در هفته کار کرد - آهم با راندمان معینی یک تصویری با کمک محصول کار و ساعات کار و غیره از فعالیت توی ارگان ستونی رسمی بدست میدید که این رفیق با تعهد به آن میتواند برود توی آن ارگان. یعنی صرف مناسب بودن از نظر شخصیت و کاراکتر سیاسی برای آن ارگان کافی نیست. برای عضویت در این ارگان، تعهد رسمی به شرح و وظایف ارگان و شرح و وظایف عضو ارگان ضروری است. کنترل مستمر نحوه ای از بازده فعالیت کادرها در این ارگانها و تغییر اینها. در صورتیکه این بازده محصول نمیدهد ارگان را می بندیم.

۴- اعمال کنترل محتوایی رهبری بر تمام تبلیغ و ترویج علنی و آموزش داخلی حزب. میخواهیم بدانیم مردم چه میگویند، چه در صف خودمان، چه توی رادیوی مان، چه توی نشریات خارج مان، چه توی نشریات بزبانهای مختلفه یا چه توی آموزش درون تشکیلاتی یا مدرسه حزبی هر جا هست. این کنترل محتوایی باید بشود؛ و آن تبلیغاتی که این خط را منعکس نمیکند باید درز گرفته شوند.

۵- بالا بردن جدی سطح انضباط درون حزبی در سطح کادرها و ارگانهای مرکزی، عملی کردن اصل تبعیت ارگانها از سیاستها و تصمیمات مرکزی حزب. این مساله فکر کنم روشن است منتها یک توضیحی میدهم. به نظرم بحثهای ما در مورد حقوق فردی، حرمت فردی، راندمان فردی، وضعیت اجتماعی افراد در حوزه سازمان کارگری- سازمان محلی حزب است. یعنی سازمانهایی که با توده های مردم /گیر با تأمین معاش روبرو است، با توده های مردمی که در موقعیتهای اجتماعی- عاطفی معینی قرار دارند.

وقتی این سازمانهای محلی- کارگری از خودشان کادرهای تمام وقتی را بیرون بدهند که یک فعالیت سراسری ادامه کاری را سازمان بدهند، آدمی بیرون میدهد که حاضرند بصورت یک عضو حرفه ای و منضبط فعالیت مرکزی- سراسری، فعالیت کنند تعبیری که خسرو داد- حزب این "سازمان کادرها" است. حزب "سازمان کادرها" که فعالیتهای مرکزی مثل نشریات و هر اقدامی که کمک میکند فعالیت طبقه کارگر سراسری بشود و به حزب وصل شود باید روی یک خط باشد. این تعهداتی دارد. او نمیتواند اعتراض کند "چرا من را میفرستید آنجا من نمیخواهم بروم آنجا".

نمیخواهید بروید آنجا راهش این نیست که بمانید توی این سازمان. میروید توی سازمان محلی و کارگری حزب، یعنی همانجایی که مردم همیشه هستند که جای دیگر نمیخواهند بروند، آنجا فعالیت سیاسی میکنند احترام بجای خود محفوظ و عضو حزب هستید.

سازمان کادرها، سازمان کسانی است که آن طبقه میدهد بیرون، داوطلب اند برای اینکه بتوانند به عنوان سربازهای تمام وقت و خط اول جبهه ای کار کنند.

بنابراین اگر این تصویر را از سازمان کاری داشته باشیم انضباط متناسب با این رادر سازمان کاری داریم. یک سازمانی به اسم "سازمان کادرها" وجود دارد، که با سازمان توده ای- کارگری- رهبر عملی "یک حزب، فرق دارد. سازمان کادرها، افراد حرفه ای هستند، از جان گذشته و فداکار که دیسیپلین داوطلبانه ای را میپذیرند و عملی میپذیرند، وگرنه نمیشود هیچوقت گفت چه طوری یکنفر را بفرستیم بمقابله خطری که جانش را و سرش ممکن است از دست بدهد.

بنابراین این سازمان را باید با این روحیه ایجاد کرد. بالا بردن سطح انضباط درون حزب در سطح کادرها یکی از نکات جدی است.

۵- بازبینی و تجدید سازمان ارگانهای مرکزی بر مبنای باز تعریف حجم و شدت انرژی که هر کادر حزبی باید صرف فعالیت حزبی بکند. بالا بردن انتظار عمومی از بازدهی کادر حزب. بر این مینا و به این منظور هرس کردن ارگانها و کمیته های اصلی، یعنی هرس کردن شبکه های اداری و اجرایی آنها از پست و مقامهای اضافی، و خاتمه دادن به بیکاری پنهان در سطح مرکزی. اینهم فکر کنم روشن است یعنی یک ارگانی که به عقل آدم با دو نفر میچرخد را پنج نفر برایش تعیین نمیکنند. ممکن است سه تا بیست مشاور به آن معرفی کنیم ولی ارگان، کار دو نفر است باید کار دو نفر باشد. این اجازه میدهد که توقع از سطح فعالیت یک کادر باقی بماند همانجایی که هست. وگرنه مدام آدم بدیم



به ارگان ها و آن هم آنها را بگذارد توی کمیته اش، در این صورت پروژه ای که شخصاً با یکنفر قابل انجام بوده است، بین هفت نفر تقسیم شود و پیشرفتی نکند، این را قابل تأیید نمیدانیم. بنابراین این نوع تعطیل کردنها و موزون کردن های فعالیت ها، بر مبنای حزب کادرها است.

۶- باز کردن مجاری تشکیلاتی برای فعالیت رفقای که آمادگی یا تمایل پذیرش تعهدات مربوط به شدت و نوع فعالیت در ارگانهای ستونی را ندارند. ایجاد امکان برای رفقای که خواهان فرصت برای تحقیقات، تدقیق و انتشار نظرات شخصی و پروژه های سیاسی ویژه اند. تلاش در مربوط کردن این فعالیتها و نقشه عملها با نیازهای عمومی ما. به این معنی آنسوی این شدت عمل این است که یک فرجه ای باز بکنیم برای اینکه رفقای بتوانند بروند هر چیزی ذهنشان را مشغول کرده که اجازه نمیدهد، یا نمیخواهند، موافق نیستند یا هر چه، تدقیق کنند. که بشود به عنوان یک پدیده ای با نتایج آن تحقیقات برخورد کرد. رفیقی که میخواهد پروژه ای را بگیرد، فقط کتاب خودش را بنویسد، این را تأیید میکنیم. هر کسی بگوید "من میخواهم کتاب خودم را بنویسم و هیچ جای دیگر کار نکنم"، در دفتر سیاسی که این مسئولیت را در آن داشته باشم میگویم موافقت شد بفرمائید! یا ممکن است چنین رفقانی دعوت کند که فعالیت مورد نظرش را در چهار چوب نقشه عمل حزب انجام بدهد. اگر محصولاتی دارد، اگر از این فعالیت اش منبعی برای کار آموزشی در بیاید، اگر این بحثش کمک میکند به رادیوی ما، اگر این بحثش میتواند جزوات پایه ای بدست ما بدهد. تشویقش میکنیم که این را مدنظر داشته باشد.

اگر چنین رفقانی بحثهایشان را بتوانند در سمینارهایی عرضه کنند که اعضاء حزبمان را بتوانیم جمع کنیم بشنوند، اگر این بحثها کمک میکند که دفتر سیاسی افق بهتری بگیرد، دعوتش میکنیم بیاید برای دفتر سیاسی هم بگوید. اگر خودش مخالفتی نداشته باشد. اگر هم بخواهد برود توی سوراخ خودش و یک کاری برای خودش انجام بدهد، با این هم موافقت میکنیم. بنابراین آن سور دیگر مساله سخت گیری این است که ما بیشترین فضا را برای اینکه رفقا هم نظراتشان را تعبیر کنند و هم حتی چاپ کنند. میشود موافقت کرد که هر رفیقی کتاب نوشت بودجه اش از پیش تضمین شده است. رفیق عضو کمیته مرکزی کتاب بنویسد، پول چاپ کتاب و زحمت پخش آن را حزب بعهده میگیرد. برای اینکه مسلم باشد که هیچ محدودیتی از اینطرف، تا جائیکه فعالیت پراتیکی حزب را جدی می گیرد، در برابر فعالیت ذهنی چنین رفقانی وجود ندارد و کاملاً میتوانند آزاد باشند.

۷- تعریف دقیق شرح ووظایف و انتظارات رسمی از هر پست تشکیلاتی و سازماندهی افراد تنها بر مبنای تعهد رسمی آنها. (که این را در بحث دیگر توضیح دادیم)

۸- برقراری یک ارگان دائمی بازرسی حزبی تحت نظر دفتر سیاسی و کمیته رهبری (که من الان بحثم طرح کمیته رهبری است که آن را به عنوان آرایش دفتر سیاسی پیشنهاد میکنم). بمنظور بازرسی حضوری منظم نحوه پیشرفت مصوبات و نقشه عملهای تشکیلاتی در عرصه های مختلف.

یکی از ضعفهای ما این است که گزارش را از همان کسی میگیریم که این کارها را انجام نمیدهد!

این را به نظرم بازرسی، بازرسی که کارش این است که اصلاً سازمانها را مدام بازرسی میکند یعنی یک لحظه نیست که یک جایی نشسته باشد. اینکه میگویم "بازرسی حزبی" فقط بازرسی نقشه عملها نیست، ممکن است مسائلی پیش بیاید مثلاً توی یک ارگانی به حزب اهانت شده است، یعنی کمیته برخورد بدی کرده، یک مرجعی باید وجود داشته باشد که بشود از آن استیناف خواست و به آن رجوع کرد. یعنی توی مسائلی که بین کمیته ها پیش میآید، حکمیت میکند. از اختلافات عملی- اجرایی، حسابرسی منظورم است. همینطور مثلاً نگاه کند ببیند رفیقی چقدر فعال است. دفتر سیاسی از آن بازرسی بخواهد برورد ببیند مشکلات فلان رفیق چی هست. به هر حال بازرسی که مستقل باشد از سازمان هر می حزب. تصور من این است که این بازرسی در کمیته های اصلی مدام کار میکنند، یعنی صرفنظر از گزارش دهی روتین کمیته ها همیشه بازرسهای دفتر سیاسی باید در کردستان، تشکیلات خارج و تشکیلات شهر فعال باشند. در همین رابطه برقرار کردن یک سیستم عملی و ساده برای حسابرسی و کنترل و گزارش دهی، که من این را نوشتم با همین سر تیتتر عملی و ساده برای اینکه یک مرزی باشد بین کاغذ بازی و پوشه دادن که آدم نمیتواند بخواند، عرقش در میآید و هیچ چیز را نمیگوید. روشی را میخواهیم پیدا کنیم که بشود فهمید، من فکر میکنم ملاقات حضوری با اعضاء آن کمیته ها و نمونه گیری از فعالیتهایشان میتواند انجام بشود، بجای اینکه طرف مجبور باشد کتاب گزارش بنویسد و تو مجبور باشی آن کتاب گزارش را بخوانی. اسناد آن ملاقاتهای حضوری و آن نمونه گیریها میتواند به عنوان آن گزارش بحساب بیاید، باضافه خلاصه گزارشها.

یا دائمی کردن گزارش هایی در باره توزیع نشریات، برخورد خوانندگان به نشریه و نهادینه کردن اینها در حزب.

۹- بالا بردن کیفیت سیاسی اعضاء و اعتبار عضویت در حزب از طریق آموزش و نیز تصفیه اعضاء.

۱۰- بالا بردن حرمت و اعتبار حزب، چه با تشریح و توضیح هویت کارگری و کمونیستی حزب، و چه با برخورد انضباطی و جدی با موارد نقض این حرمت و اعتبار بویژه از جانب اعضاء و هواداران.

(الان اینجا ممکن است این نگرانی باشد برای خود من هست که این چقدر میتواند تفسیر بشود. من اینجا از اعتماد به تشخیص این خط، این نظر را میگویم. آنوقت نکته ای که میتوانم بگویم این است که اگر این خط تصویب کند اگر من مجری آن باشم، حتماً توی زندگی آدمها دخالت نمیکنم، حتماً نوکشان را نمی چینم، تا حالا به کسی که به حزب انتقاد سیاسی داشته است از گل نازکتر هم به او گفته نشده و کماکان چنین خواهد بود. ولی اگر کسی گفته توی حزب، مثلاً در فلان کمیته، اختلاس مالی میشود میرویم بقیه اش را می چسبیم؛ که شما بیست و چهار ساعت فرصت دارید این اختلاس را توضیح بدهید آن را اثبات کنید در غیر این صورت دست تان را میگیریم و از این حزب بیرون می اندازیم.

اگر یکی آمد گفت که "اصلاً حزب مانع رهایی طبقه کارگر است"، عضو ما هست، عضو این حزب است. شما به عنوان یک عضو، که میگویند حزب اصلاً مانع مبارزه طبقاتی کارگران است، یک چهل و هشت ساعتی وقت دارید توضیح بدهید چگونه؟ اگر یک نگاه عمیقی در این انتقادات باشد، خوب بسیار قابل تامل است. اما اگر این را فقط به این خاطر میگوئی که به آن بغلی حالی کنی تو هم جزو اپوزیسیون هستی، بدان حتماً یک کاری با شما میکنیم دیگر.

اگر گفتند که "حزب دیسکوتک راه انداخته و در آن همه اعضاء مرکزی هم دارند میرقصند" اگر کسی این را گفت، گشت حزب میرود سراغش و میگوید آقا جان این دیسکوتک کجا است؟! و اگر نتواند دیسکوتک را نشان بدهد، یک کاری باهاش میکنیم آخر.

میخواهم بگویم در این حدود است، این پانین آوردن حرمت حزب اصلاً مضمون سیاسی ندارد. اصلاً منظور انتقاد از سیاستهای حزب، نقض های حزب را بر شمردن، انگشت گذاشتن روی ضعفهای حزب، نیست. منظور آنجایی است که افراد آگاهانه، عامدانه، به عنوان یک جزئی از یک خبث طینت ضد حزبی که ما همه مان میدانیم از کجاها مایه میگیرند. برای مثال، چه کسی این مباحثات را به درون حزب میکشاند و چه کسی این را میگیرد و حمل میکند. حزب که "ایدز" نگرفته است، مکانیسم دفاعی اش کار میکند و از خودش دفاع میکند.

۱۱- ادغام سازمان رادیو، کمیته شهر و کمونیست در یک سازمان واحد برای هدایت کارگری. منظورم سازمان با رهبری واحد است، حتماً در زیر این سازمان واحد، واحدهای خود را حتما دارند. و دیگری برنامه ریزی جدی، تولید جدی برای رادیو به عنوان مهمترین ابزار در سازماندهی کارگری است. اینکه چند و چون جزئیات این ادغام چی است من الان نمیتوانم چیزی بگویم، باید اول آن جمع تشکیل شود بشینند و بررسی کند، ولی ما به این تمرکز احتیاج داریم.

۱۲- متمرکز کردن امر سردبیری و هدایت نشریات مرکزی.

سازماندهی جدی سمینارهای مرکزی به عنوان ظرف اظهار نظر و کار تنوریک کادرهای مرکزی و پشتوانه نشریات حزبی.

۱۳- تعریف دقیق سبک کار و موازین کار دفتر سیاسی و کمیته رهبری و تثبیت موقعیت دفتر سیاسی به عنوان ارگان غیر خرده کار برای سیاست گذاری نظارت عمومی. اینجا این نکته را اضافه میکنم، هر ارگان دیگری، مثلاً اگر متوجه بشویم کمیته خارج از کشور یک ارگان خرده کار است به آن برخورد میکنیم. کمیته مرکزی کومه له یک ارگان خرده کار است، یا کمیته شهر ما یک ارگان خرده کار است، در چهار چوب مصوبات مربوط به خودش و سبک کار مصوبه خودش کار نمیکند یا به فشار پایین تسلیم میشود. این موارد را برخورد میکنیم. این باید روشن باشد.

۱۴- بالاخره بازبینی امنیتی فعالیت ارگانهای مرکزی و نیز تشکیلات خارج از کشور.

راجع به شهر و کردستان چون مسئله نوع دیگری است، باید نشست صحبت کرد. یک نکته ای را میگویم که بعداً ممکن است به همه اینها شاید مربوط بشود. آن هم تعریف مجدد سبک کار روابط ارگانها بر مبنای یک طرح جامع امنیتی.

در باره مساله امنیت من یک بحثی دارم که بیشتر سیاسی است. به نظرم مسئله امنیتی ما فی الواقع آن مسئله امنیتی ما نیست. یک ظریبی از احتمال کمی وجود دارد که ما ضربه امنیتی بخوریم. اما یک منشاء فساد سیاسی است توی حزب ما وجود دارد. ما آدمهایی را که اطلاعات دارند، چیزهایی شنیده اند، میدانند کی دست توی دماغش میکنند، میدانند کی کجا زندگی میکنند، میدانند ارگان حزب کجا است، خانه فلانی چی است، میدانند اسم محملی کادر رهبری چیست، توی سازمان نگه میداریم و آنها این اطلاعات را علیه حزب بکار میبرد و به عنوان گروکشی و اینکه نمیخواهد کار کند، بکار میبرد.

امنیتی مهم است و رابطه جدی پیدا میکند با گسترش پرنسپیهای سیاسی در حزب که یادشان نرود.

اینها نکاتی بود که من یادداشت کردم، گفتم نه در یک سطح است نه جامع است ولی روح عمومی آنها معلوم است. روح عمومی آنها این است که دفتر سیاسی حزب، رهبری حزب، حزبی با الگوی خودش میسازد و رفقای کمیته مرکزی، کادرهای مرکزی حزب تضمین میکنند که در راه این فعالیت همکاری کنند. قول میدهند که لااقل به مدت سه تا شش ماه فرصت بدهند و قدرت تشخیص خودشان را تابع قدرت تشخیص دفتر سیاسی بکنند. منظورم این نیست که دفتر سیاسی را از قدرت تشخیص خودشان محروم بکنیم. ما همیشه از آنوریها میفتیم بیرون. ولی قدرت تشخیص خودش، الویت خودش، سمپاتی خودش روی مسائل، اگر پذیرفته که توی این سازمان حرفه ای دارد کار میکند، تابع تشخیص مرکزی بکند. بخاطر اینکه بتواند یک خط، یک نقشه ای را از سر تا ته پیش ببرد که فردا دیگر برنگردیم به یک چیزهای مه آلودی راجع به مسائل مه آلود. این بحث من است.

اگر یک چنین چیزی تصویب شد و من هم قرار شد یکی از مجریانش باشم، در پلنوم بعدی دو حال خارج نیست: یا این طرح جواب داده است و من میتوانم بیایم بگویم این دستاوردها را داشته و مسئولیتهاش را هم بعهده بگیرم که این مشکلات را هم بوجود آورده است، یا اینکه این سیر برخلاف انتظار من که معتقدم این روش و متد راه چاره است، سیر قهقرایی ادامه پیدا بکند و مشکلات عظیم تری ایجاد میشود که آن موقع آدم میفهمد که بقول بهمن این خط، خط نیست. لااقل یک چیزهایی در حزب توی این سطح روشن میشود. من معتقدم این خط، خط است و این کارها جواب میدهد.

یک مشکل فقط اینجا مطرح میشود، چه درصدی از رفقا میآیند و پا پیش میگذارند؟ چه درصدی از رفقا بعدا اختلافاتشان را کم میکنند؟ واضح است که هر چه نیروی بیشتری داشته باشیم بهتر میتوان انجام داد ولی تضمینی که من دارم میکنم اینجا این است؛ حتی اگر اکثریت دفتر سیاسی از این فعالیت کنار بگیرد، این نقشه را میشود، با زحمت و مشقات و ب قیمت فرسودگی افراد معلوم، جلو برد. ولی ترجیح میدهم که در یک چنین نقشه عملی همه پا پیش بگذارند. این نقشه را میشود برد جلو. البته ترجیح میدهم خیلی سریع بلند شوند بیایند.

این آدمهارا بخاطر شل بودن سازمان مخفی مان نگه میداریم و این سم را مدام جذب میکنیم، مثل اینکه یک گلوله ای را مسموم کرده باشند توی رگ آدم که به تدریج جذب بدن آدم میشود. این سم میماند و روابط مان را فاسد میکند.

میخواهیم به یارو بگویم آقا جان تو کمونیست نیستی، تو صلاحیت کار توی حزب کمونیست را نداری، تو باید بروی بیرون. در مقابل به او میگوئیم به نظرم من این ارگان به تو احتیاج ندارد. این شده سبک کار ما، دست بسر کردن آدمها، جای اخراج و تصفیه آنها را گرفته است. دنبال خود سیاه فرستادن طرف و خام کرد او، که فی الواقع او دارد یک جوری او دارد از ما حق السکوت میگیرد. ما داریم در این رابطه باج میدهیم. رابطه واقعی این است. ما در تشکیلات خارج از کشور داریم باج میدهیم، در ارگانهای مرکزی داریم بدرجاتی باج میدهیم، در کردستان هم داریم باج میدهیم به کسانی که اطلاعات دارند و میتوانند امنیت ما را بخطر بیاندازند. یک جایی هست که میگوئیم "خب بزن دیگر، برو لو بده"، واضح است که نمیخواهیم برود لو بدهد. ممکن است به این شکل هم به او نگوئیم ولی به او حالی میکنیم که او لو میدهد دیگر.

تجربه جنبش کمونیستی نشان داده است که در این رابطه چه بلانی سر خودشان آوردند. ما هم برای اینکه آن اتفاق نیفتد داریم از این طرف سازمان را به فساد میکشیم. به نظرم اطلاعات داشتن افراد به هیچ دلیلی، تحت هیچ شرایط دیگری نمیتواند مانع اخراج، مانع تعلیق و مانع تنبیه تشکیلاتی آنها باشد. وظیفه حزب است که اطلاعاتش را یک طوری جمع و جور کند که بتواند این کار را بکند. در شرایطی که اصولیت حزب با امنیتش در تناقض قرار میگیرد، بسته به موارد باید قضاوت کرد. ولی در بیشتر مواردی که الان اتفاق میفتد، به نظرم میشود به نفع اصولیت، امنیت را به خطر انداخت.

تنها همین است که میتواند به کادرهای بی تفاوت ما حالی کند که بحث امنیتی را جدی بگیرند: "پای تلفن اینطوری حرف نزن آقا جان، اینطوری نرو درب کوچه، با بقال آنطوری حرف نزن، سمت را همه جا نگو، ..."

میخواهم بگویم آنوقت است که این عضو حزب وقتی خطای امنیتی میکند متوجه است که دارد پا روی پرنسپیهای سیاسی حزب میگذارد. این بحث قدیمی امنیت است، امنیت را برای این میخواهیم که سازمان رزمنده داشته باشیم. وگرنه اگر، به دلیل اینکه اطلاعات و امنیت در گروگان آدمهای بی پرنسپ است، و ابدهید کسی با ما کاری ندارد. به این دلیل هم به نظرم بحث

## (CARLO ROVELLI)

مکان - فضا چیست؟  
زمان چیست؟ - ۳

## فیلسوفان

یکی از بهترین سورپرایزهایی که در پیتسبورگ یافتیم، شاید مهمترین مرکز برای فلسفه علم در ایالات متحده، یعنی "مرکز تاریخ و فلسفه علم" بود. موسسه فوق العاده ای که در آن همه نوع بازدید کننده هنگام عبور در آنجا با انواع ایده ها مواجه میشود. من که همیشه کنجکاو و شیفته فلسفه بودم، در سمینارها و کنفرانس های مرکز شرکت کردم. در آنجا توانستم به فیلسوفان برجسته ای که شدیداً به علم علاقه دارند، مانند آدولف گرونباوم (Adolf Grünbaum) و جان ارمن (John Earman)، نزدیک شوم. آنان به مسائل فضا-زمان علاقه مند و مشتاق بودند در این مورد با یک فیزیکدان بحث کنند. برای من این دیدار و بحث ها، به گسترش قابل توجهی از افق و دیدگاهم کمک کرد، و به علایق دوران جوانی ام، پیوند خورد. دیالوگ سازنده ای در گرفت که به من ایده ها و دیدگاه هایی را آموخت که برای کار من به عنوان یک فیزیکدان اساسی بودند.

## موجودیت فیزیکی، یا رابطه و نسبیت؟

یک مسئله تئوریک که امروزه یک فیزیکدان نظری از منظر فلسفی به آن توجه دارد، مسئله ماهیت مکان - فضا (space) است. در سنت فلسفی غرب ایده نیوتن که فضا یک موجودیت بسیار ویژه ای است، که حتی زمانی که هیچ چیز دیگری وجود نداشته باشد، موجودیت دارد، نقطه نظر غالب نیست. مکان فضا از زمان سقراط تا دکارت اغلب به عنوان یک رابطه و نه به عنوان یک موجودیت فیزیکی توصیف شده است. این به این معنی است اگر هیچ جسم و ماده فیزیکی وجود نداشته باشند، فضا نیز وجود ندارد. فضا رابطه بین اشیاء متحرک و دینامیک

است، مانند ازدواج، که رابطه بین دو فرد است:

بدون دو فرد، ازدواجی وجود ندارد. به طور دقیق تر، فضا رابطه مجاورت و نزدیکی، یعنی در تماس بودن، بین اجسام است. نیوتن فضا را یک وجود عینی تعریف کرد که "در آن"، اشیاء وجود دارند، زیرا این برای نظریه دینامیکی او ضروری بود. او توانست نشان دهد که این دیدگاه در مورد فضا برای علم بسیار مؤثر است. اما بحث فلسفی درباره مفهوم فضا به عنوان یک موجودیت فیزیکی و یا فضا به عنوان یک رابطه، در طول قرن ها تداوم یافته و توسط دانشمندانی مانند نیوتن و انیشتین با انگیزه ها و ایده های جدید و الهام بخش پیگیری شده است. من بر این باور هستم که امروز لازم است دوباره روی این نوع مسائل خم شد تا به درک خواص کوانتومی گرانش و جاذبه دست یافت.

من فکر می کنم که یک نظریه کامل گرانش کوانتومی تنها از طریق کنار گذاشتن ایده نیوتنی در باره فضا به عنوان یک موجودیت فیزیکی، و تعبیر فضا طبق تئوری نسبیت عام ممکن است.

مکان - فضا یک موجودیت فیزیکی نیست که اجسام در آن قرار گرفته اند. فضا-مکان وجود ندارد. آنچه وجود دارد میدان جاذبه و گرانشی است همراه با دیگر میدانهای مغناطیسی. در گرانش و جاذبه کوانتومی حلقه، حلقه ها کمیت میدان جاذبه هستند و این روابط بین این کمیت ها هستند که مکان - فضا را تشکیل می دهد.

علی العموم، من بیشتر متقاعد شده ام که امروز دیالوگ بین علم و فلسفه حیاتی است. در گذشته، این گفت و گو مهم ترین نقش را در توسعه علم داشته است، به ویژه در مقاطع تکامل مفهومی تئوری. برای مثال نمونه های مهم و شاخص: گالیله و نیوتن، فارادی و ماکسول، بور (Bohr)، هایزنبرگ (Heisenberg)، دیراک (Dirac) و انیشتین، از فلسفه تغذیه کردند و آنان هرگز نمیتوانستند آن گامهای بلند در عرصه مفاهیم و اندیشه را بدون آموزش فلسفی بردارند. این در نوشته ها و آثار آنان آشکار است. در آن آثار و نوشته ها، مسائل واقعی مفهومی و فلسفی، نقش اساسی دارند: دیدگاه فلسفی و مفهومی، سوالاتی را طرح میکنند و افق های جدیدی ترسیم میکنند. در طول نیمه دوم قرن بیستم، فیزیک بنیادی تا حد زیادی از این دیالوگ با فلسفه، فاصله گرفته است. دلیل بیش از همه



در این واقعیت نهفته است که مشکلات پیش رو در طول این دهه‌ها، بیشتر جنبه فنی داشت تا مفهومی.

مکانیک کوانتومی و نظریه نسبیت دنیاهای جدیدی را باز کرده بودند. بنابراین اولویت این بود که به بررسی پیامدها و کاربردهای احتمالی آنها و دنیای جدیدی که توسط آنها باز شده بود، بپردازیم: فیزیک اتمی، فیزیک هسته‌ای، فیزیک ذرات، فیزیک ماده فشرده، فیزیک نجومی و کیهان‌شناسی. همه این علوم جدید را می‌توان بر مبنای پایه‌های مفهومی فی‌الحال موجود مکانیک کوانتومی و نسبیت عام توسعه داد.

از سوی دیگر، امروزه در پی تلفیق این نظریه‌های پایه‌ای، مبانی مفهومی آنها باید یک بار دیگر مورد توجه قرار گیرد. فیزیک یک بار با مشکلات اساسی مواجه است و در نتیجه هشیاری فلسفی بار دیگر به امری حیاتی تبدیل شده است. این از منظر متودولوژی نیز صادق است: یک دانشمند تحقیقات خود را بر اساس ایده‌های معرفتی پیش می‌برد. او ممکن است کم و بیش از آن ایده‌های معرفتی آگاه باشد. اغلب اوقات بهتر است که انسان به ادراک خود متکی شود تا اینکه توسط پیشداوریهای متودولوژیک ناشناخته هدایت شود.

من هم به شیوه‌ای دیگر فکر می‌کنم که فلسفه نباید خودش از خط مقدم تحقیقات نظری در علم، بسیار دور نگهدارد. تفکر علمی یک مسیر "داغ" از تفکر و در تکامل مداوم است، و مشکلات اساسی مطرح می‌کند. فلسفه "آنگلوساکسون"<sup>a</sup> توجه بیشتری دارد به علم معاصر دارد تا "فلسفه قاره‌ای". از طریق تحصیلاتم در ایتالیا با برخی از فلسفه قاره‌ای نسبت به همتای آنگلوساکسون خود، احساس نزدیکی بیشتری دارم. و از زمانی هم که برای زندگی به اروپا برگشتم، اغلب سعی کردم دوباره آن دیالوگ‌هایی را که در ایالات متحده با فیلسوفان مختلف علم داشتم، پیدا کنم. در اینجا، اروپا، چنین دیالوگ‌هایی غیرممکن نیست. به عنوان مثال، من گفتگوهای بسیار پربراری را در مورد مکانیک کوانتومی با فیلسوفانی مانند میشل بیتبول (Michel Bitbol) از مدرسه پلی‌تکنیک پاریس و فدریکو

a بطور فشرده فلسفه انگلوساکسون که به عنوان «فلسفه تحلیلی» شناخته شده است، فلسفه‌ای است که در کشورهای آمریکای شمالی، انگلستان و استرالیا رایج است. «فلسفه قاره‌ای»، فلسفه‌ای است که پیدایی و رواج آن در کشورهای آلمان و فرانسه و در وهله بعدی ایتالیا و اسپانیا است.

لائودیسایا (Federico Laudisa) در میلان باز کرده‌ام. اما بیشتر فیلسوفان اروپایی به علم با تردید می‌نگرند.

سوء ظن متقابل بین فیلسوفان و دانشمندان، شکاف فرهنگی بین علوم انسانی و علوم را کاملاً باز نگه می‌دارد. من فکر می‌کنم این یک کوتاه‌نگری است: فرهنگ یک تمدن، از جمله تمدن ما، مجموعه دانش و ایده‌های آن است. همه این تمدن‌ها و ایده‌ها و فلسفه‌ها می‌توانند محرک پیشرفت دانش و علم باشند.

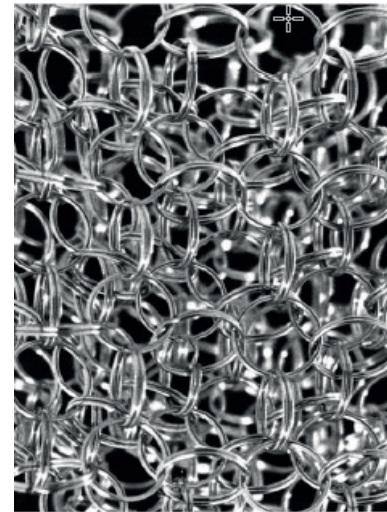
دانه‌ها- شن ریزه‌های فضا و طیف مساحت

در طول سال‌هایی که در ایالات متحده زندگی می‌کردم، هر تابستان به ایتالیا برمی‌گشتم. اغلب ابهای اشتکار (Abhay Ashtekar) و لی اسمولین (Lee Smolin) من را همراهی می‌کردند. آنها دوستان و همکاران اصلی من شده بودند. ما در ایتالیا با هم کار کردیم و برای آنها یک تعطیلات نیز بود. در ایتالیا بود، در یکی از این ایام بود، که ما متوجه شدیم که برای توصیف جهان ماکروسکوپی، کافی است که تعداد زیادی راه حل که هر کدام از آنها راه حل منحصر به خود را در شکل حلقوی داشت، بر یکدیگر قرار بدهیم. ما فهمیدیم که چگونه تعداد زیادی از حلقه‌ها را به یکدیگر ببافیم و یک فضای ماکروسکوپی کلاسیک را با این حلقه‌ها، تولید کنیم. درست به همان روشی که می‌توان یک نخ را به یک تی شرت صاف بافت.

شکل ۳ یک مدل شماتیک از این ساختار ظریف فضا را نشان می‌دهد:

یک درهم تنیدگی حلقه‌ها. در آن سالها من این مدل را ساختم تا خود ایده را نشان بدهم. به تمام آهن‌فروشی‌های ورونا (Verona) برای خریدن همه حلقه‌های کلید، که در دسترس بودند، مراجعه کردم.

## شکل ۳



شکل ۳: اولین تصویر از فضا که توسط نظریه حلقه پیشنهاد شده است. در کوچکترین مقیاس، فضا مجموعه ای از حلقه های کوچک است

گرانشی است، حجم، میدان گرانشی را اندازه گیری می کند. از آنجا که ما با یک نظریه کوانتومی سر و کار داشتیم، این احتمال وجود داشت که حجم مقادیر جداگانه داشته باشد. معلوم شد که محاسبه پیچیده است.

ما گیج شدیم، اما در نهایت موفق شدیم آن را به کمک یک ریاضیدان بزرگ انگلیسی، راجر پنروز (Roger Penrose)، حل کنیم. هنگامی که ما در بیشترین گیجی و سرگردانی گرفتار بودم، با راجر مشورت کردیم. متوجه شدیم که عناصر معینی از یک معادله ریاضی او، که سالها قبل به عنوان "شبکه های چرخان" (spin network)، تدوین کرده بود، در محاسبات ما ظاهر شده بودند.

نتیجه محاسبه نشان داد که حجم واقعا یک متغیر پیوسته نیست؛ بلکه مجزا و گسسته است. و از این رو آن فضا-مکان از کمیت‌هایی از حجم تشکیل شده است، یا به عبارتی دیگر کمیت‌هایی از مکان-فضا. اما فقط این نبود: ما همچنین متوجه شدیم که این کمیت (quanta) های حجم، دقیقا در تقاطع حلقه ها قرار دارند. به عبارت دیگر، حجم از مقادیر مشخصی از خوشه های دانه ای فضا-مکان تشکیل شده اند و تقاطع حلقه ها (loops)، دقیقا این مقدار از خوشه های دانه ای فضا-مکان را نشان می‌دهند. آنها خوشه دانه های فضا - مکان بودند که ما از ابتدا به دنبال آن بودیم. این نتایج تصویر اولیه ما از فضای کوانتومی را تا حدودی تغییر داد.

برای ما این نقاط تقاطع، مهمتر از خود خطوط شدند:

ما دیگر از مجموعه ای از حلقه ها که در نقاط مشخص یکدیگر را قطع میکنند، بحث نمی‌کردم، بلکه بیشتر از مجموعه ای از نقاط که با خطوط به همدیگر متصل بودند، یعنی یک شبکه و تور صحبت می‌کردیم. از آنجا که این شبکه ها از نظر ریاضی با نصف اعداد صحیح، یا چرخش‌هایی در رابطه با خطوط قابل محاسبه بودند، آنها، "شبکه های چرخشی" نامیده شدند.

در واقع، "شبکه چرخشی" نامی بود که راجر پنروز (Roger Penrose) به این نوع شبکه های ویژه داده بود. پنروز قبلا، صرفا از فهم خویش در بررسی فضای کوانتومی به این فرمول رسیده بود.

تصویر حاصل از فضای کوانتومی قابل توجه است:

گام مهم دیگری در توسعه نظریه ما نیز در اواسط دهه نود، در جریان دیدار لی (Lee)، در ایتالیا پیموده شد. یک جنبه فنی این نظریه وجود داشت که ما هنوز نتوانستیم آن را درک کنیم: از نظر ریاضی ممکن بود که این حلقه ها فضا-مکان را تشکیل بدهند، متقاطع باشند، و در نقاط معین از یکدیگر عبور کنند.

این نقاط تقاطع، چه معنایی داشتند؟

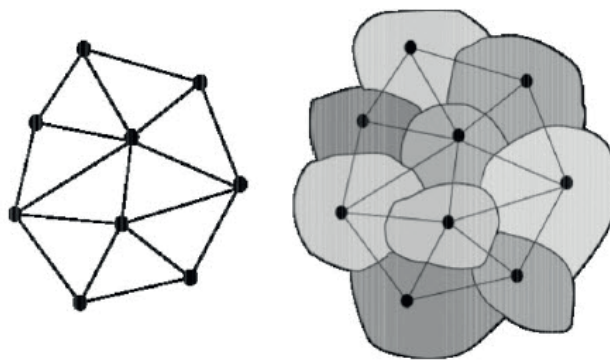
هنگامی که با این نقاط تقاطع مواجه شدیم و در پی محاسبه آنها پرآمدیم، ما با یک محاسبه مکانیکی کوانتومی نسبتا استاندارد سر و کار داشتیم. در مکانیک کوانتومی بسیاری از کمیت‌ها "کوانتیزه" (quantized) هستند. این یعنی که کمیت‌ها فقط می‌توانند مقادیر و ارزش خاصی داشته باشند و نه هر ارزش دیگری. برای مثال انرژی یک اتم، نمی‌تواند مقادیر دلخواه و تصادفی داشته باشد، بلکه فقط مقادیر ویژه خاصی است که سطح انرژی اتم نامیده می‌شود.

برای محاسبه ارزشی که یک کمیت ممکن است داشته باشد، از یک تکنیک ریاضی استفاده میشود که به آن "محاسبه طیف یک اپراتور" می‌گویند. من و لی به یک کمیت فیزیکی خاص علاقمند شدیم: حجم.

حجم چیست؟ این معیار اندازه گیری فضا-مکان موجود است. حجم یک اتاق، مقدار فضایی است که در اتاق وجود دارد. از آنجایی که فضا میدان جاذبه و

نقاط یک شبکه چرخشی، کمیت های مکان- فضا هستند. خطوطی که نقاط را به یکدیگر متصل میکنند، ربطه فضایی را نشان میدهند. یعنی اینکه نشان میدهند که کدام دانه ها، به چه دانه های دیگر نزدیک است. این در شکل ۴ نمایش داده شده است.

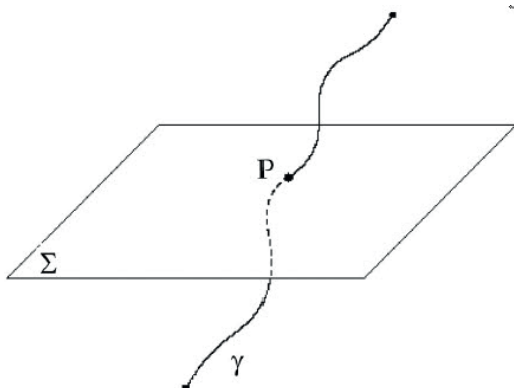
شکل ۴



شکل ۴: یک "شبکه چرخشی" (سمت چپ) از خطوط کوانتومی میدان مغناطیسی فارادی تشکیل شده است. نقاط تقاطع، که با نقاط سیاه نشان داده شده اند، "گره" های شبکه هستند. این نقاط نشان دهنده "خوشه های مکان- فضا" هستند (سمت راست). اجزاء شبکه نشان دهنده رابطه همسایگی بین خوشه- دانه های فضا- مکان است.

وقتی می گوییم حجم یک اتاق مثلاً ۱۰۰ متر مکعب است، در واقع ما در حال شمارش تعداد رشته- دانه های فضا هستیم، یا بهتر است بگوییم "چه مقدار از میدانهای مغناطیسی" در اتاق وجود دارد. روشن است که این کمیت ها و کوانتا ها بسیار کوچک هستند. در یک اتاق صد متر مکعبی، تعداد آنها عددی است در حدود یک عدد صد رقمی. با محاسبه حجم طیف این شبکه ها، کل حجم یک محدوده معین به دست می آید.

همین محاسبه را می توان برای مساحت نیز انجام داد. یعنی میتوان، "طیف مساحت" را محاسبه کرد. تنوری حلقه، پیش بینی می کند که اگر ما یک مساحت را به طور دقیق اندازه گیری کنیم، ما به هیچ عدد دلخواه و تصادفی نمی رسیم، بلکه در میان لیست اعداد، فقط به رقمی میرسیم که آن را محاسبه کرده ایم. وقتی می گوییم مساحت یک صفحه از این کتاب، برای مثال دویست سانتی متر مربع است، ما در واقع تعداد خطوط شبکه، یعنی حلقه ها، را که از صفحه عبور میکنند، محاسبه میکنیم. در یک صفحه از این کتاب، تعداد این خطوط شبکه یا حلقه ها، حدوداً یک عدد هفتاد رقمی است. این در شکل ۵ نشان داده شده است.



شکل ۵: از سطح  $\Sigma$  یک حلقه در نقطه  $P$  عبور می کند. مساحت سطح با تعداد حلقه هایی که از آن عبور می کنند، تعیین می شود. یک صفحه از این کتاب حدود ۱۰۷۰ حلقه عبور کرده است. یعنی از حلقه هایی که تعداد آنها ۷۰ رقمی است.

نظریه. بنابراین، مجموعه ای از اعداد را با دقت پیش بینی می کند که نشان دهنده نتایج ممکن مساحت و حجم بسیار دقیق است. متأسفانه، با تکنولوژی امروزی هنوز نمی توان این تخمین ها را ثابت کرد. اما این بسیار مهم است که یک نظریه تخمین های دقیقی بدست میدهند که دستکم در اصل قابل تأیید است. اگر نه، هنوز نمیتواند یک نظریه علمی باشد. تا به امروز، نظریه حلقه تنها نظریه جاذبه و گرانش کوانتومی است که مجموعه ای از پیش بینی های بدون ابهام و پیوسته را ارائه می دهد که در اساس قابل تأیید هستند. شبکه های چرخشی، توصیف ریاضی دقیق از ساختار کوانتومی فضا- مکان ارائه می دهند.

شبکه. آنها نشان دهنده "دانه های فضا" (راست). بخش های شبکه نشان دهنده روابط همسایگی بین دانه های فضا است. وقتی می گوییم حجم یک اتاق مثلاً ۱۰۰ متر، در واقع ما در حال شمارش چند دانه از فضا هستیم، یا بهتر است بگوییم چگونه بسیاری از کوانتوم های میدان گرانشی در اتاق وجود دارد. به طور مشخص این کوانتوم ها بسیار کوچک هستند. در یک اتاق ۱۰۰ متر مکعبی تعداد آنها یک عدد حدوداً صد رقمی است.

محاسبه طیف حجمی دقیقاً مقادیر حجم قابل مشاهده را به دست می دهد. همین محاسبه را می توان برای مساحت نیز انجام داد. بنابراین، فرد محاسبه می کند همچنین "طیف منطقه". تنوری حلقه پیش بینی می کند که اگر یک مساحت را اندازه گیری کنیم به طور



حال، جذابیت ایده های آنها هاله ای در پیرامون آنها ایجاد میکند که ما را مسحور خود میکند. آنان راه هایی را باز کرده اند که ما این امتیاز را داریم که بتوانیم آن مسیرها دنبال کنیم، و این در ما تحسین، قدردانی و محبت نسبت به آنان بر میانگیزد.

جان با لحن ملایمی صحبت میکرد. پیر و ضعیف بود، اما انرژی باطن اش به همان اندازه دست نخورده بود. او به طرز وحشتناکی از مشارکت های خود در ماجراجویی بمب اتمی در برابر مخالفت های رادیکال و صلح طلبانه من، دفاع کرد. وقتی که من تصویرم از ساختار فضا را به او نشان دادم (شکل ۴ را ببینید)، او مثل یک پسر کوچک لبخند زد و رفت و تصویری بسیار مشابه را که او سالها قبل رسم کرده بود، آورد که یکی از کتابهای اوست...

## کاربردهای نظری

امروزه نظریه حلقه توسط بسیاری از گروه های تحقیقاتی در سراسر مورد مطالعه قرار می گیرد، آن را در جهات مختلفی توسعه داده اند، که برخی از آنها را من دیگر دنبال نمیکنم. این نظریه در زمینه های مختلف کاربرد دارد، برای مثال در مطالعه خواص سیاه چاله ها، به ویژه خواص حرارتی، و در کیهان شناسی، برای مطالعه انفجار بزرگ (Big Bang) - برای بررسی نخستین لحظات زندگی کیهان (Universe).

کاربرد تئوری حلقه در مورد سیاهچاله ها موضوع کشف شگفتی آوری است که در دهه هفتاد توسط استیون هاوکینگ (Stephen Hawking) انجام شد. فیزیکدانی نظری که به این دلیل معروف شد که توانسته بود علیرغم یک بیماری وحشتناک چون عنوان یک دانشمند کار کند. کسی که روی صندلی چرخدار، و فقط از طریق کار با انگشتانش روی کامپیوتر، می توانست با دیگران ارتباط برقرار کند.

استفن کشف کرد که سیاهچاله ها "گرم" هستند، یعنی آنها دقیقاً مانند اجسام داغ رفتار می کنند: آنها تشعشعات حرارتی را در یک دمای مشخص از خود ساطع میکنند. ما می دانیم که به طور کلی اجسام به این دلیل گرم هستند که اجزای میکروسکوپی شان در اطراف حرکت می کنند. یک تکه آهن داغ، تکه ای آهن است که در آن اتم های آهن به سرعت در

دقیق، ما هیچ عدد دلخواه را دریافت نمی کنیم، بلکه فقط یکی از آنها را بدست می آوریم اعداد لیستی که می توان از یک محاسبه به دست آورد. وقتی می گوئیم مساحت یک صفحه از این کتاب، فرض کنید ۲۰۰ سانتی متر مربع است، ما هستیم در واقع شمارش تعداد خطوط شبکه، یعنی حلقه ها، که از صفحه عبور کنید در سراسر صفحه این کتاب تعداد آنها شکلی از حدود هفتاد رقم این در شکل ۵ نشان داده شده است.

## ساختار کوانتومی فضا

به طور دقیق تر، از آنجا که ما با مکانیک کوانتومی سر و کار داریم - و از این رو با احتمالات -، نظریه بر اساس احتمالات مرتبط با این شبکه های چرخشی، فرموله شده است. آدم باید این را تصور کند این شبکه های چرخشی که جهان را تشکیل می دهند در حال نوسان، ارتعاش و درهم برهم اند، مثل نقاط سیاه و سفید یک تلویزیون قدیمی بدون آنتن. ریاضیات نظریه، این ازدحام شبکه های چرخشی را توصیف می کند.

این تحقق دقیق ریاضی از ایده جان ویلر (John Wheeler) است که طبق آن، فضا - مکان در مقیاس کوچک، دیگر پیوسته نیست.

روزی پراحساسی را بیاد دارم که جان ویلر، این پیر بزرگ جاذبه کوانتومی، یادداشتی پر از محبت در مورد دستاوردهای ما برای من فرستاد و در آن من را به پرینستون (Princeton) دعوت کرد تا تئوری مان را توضیح بدهم. در پرینستون، او صبح زود به هتلی با تبلیغ "تختخواب و صبحانه" که من آنرا یافته و اقامت داشتم، به دیدن من آمد. صبحانه را با هم خوردیم و بعد مرا برای یک پیاده روی طولانی برد. من نتایج محاسباتمان را به او گفتم، در حالی که او داستان های باورنکردنی را در مورد: بور (Bohr)، انیشتین، بمب اتمی... برایم تعریف میکرد. او ادامه داد: "کارلو! روزی که اینشتین از اروپا از دست نازی ها به ایالات متحده فرار کرد، من او را برای همین پیاده روی در همین محوطه، همراهی کردم.."

چرا نزدیکی به کسانی که قوی ترین تاثیرات را بر ما به جا گذاشته اند، باعث ایجاد چنین احساسی در ما می شود؟ قطعاً آنان مردان و زنانی هستند مثل ما، با همان ضعف ها و همان محدودیت ها. با این



اطراف موقعیت های تعادل خود، ارتعاش می کنند.

اگر یک سیاهچاله داغ است، "اتم‌های" ارتعاشی اولیه آن کدامند؟ نظریه حلقه، پاسخ دقیقی به این سوال ارائه می دهد. "اتم‌های" اولیه یک سیاهچاله و حفره سیاه، که ارتعاش دارند و حامل دمای آن هستند، دقیقاً حلقه های تکی هستند که روی سطح سیاهچاله نشسته اند. با استفاده از نظریه حلقه، انسان میتواند نتیجه گیری هاوکینگ را با در نظر داشتن "ارتعاشات" میکروسکوپی حلقه ها، و در نتیجه محاسبه دقیق دمای پیش بینی شده توسط هاوکینگ، درک کند. کاربرد جاذبه و گرانش حلقه ای در کیهان شناسی (cosmology) پیچیده تر است. نزدیک به انفجار بزرگ، جهان بسیار کوچک بود. به نوعی فقط ساخته شده از چند خوشه دانه مکان- فضا بود. در چنین صورتی نمی توان تکامل آن را از طریق یک مکان- فضای پیوسته تخمین زد، تخمینی که برای یک جهان بزرگ ممکن است. باید ریزه دانه ها را به دقت به حساب آورد و بنابراین از معادلات نظریه حلقه استفاده کرد. به این ترتیب انسان به توصیف اتفاقات بلافاصله پس از بیگ بنگ و حتی خود بیگ بنگ میرسد.

قابل توجه است، که متوجه میشویم معادلات گرانش و جاذبه کوانتومی حلقه در این نقطه درستی خود را از دست نمیدهند، در حالی که معادلات اینشتین در این مورد صدق نمیکند. بنابراین، معادلات جاذبه کوانتومی حلقه، قادر به توصیف خود انفجار بزرگ هستند.

معادلات مذکورچه چیزی را نشان می دهد؟ "قبل از" بیگ بنگ چه اتفاقی می افتد؟ از نظر من بی معنی است که بپرسیم "قبل" از بیگ بنگ چه اتفاقی افتاده است: مثل این میماند که پرسیم روی سطح زمین در آن سوی قطب شمال چه چیزی هست. همانطور که در بخش بعدی بحث خواهم کرد، "زمان" مفهومی است که فقط از نظر ماکروسکوپی معنی دارد. زمان معنای خود را در موقعیت های بسیار شدید، مانند نزدیکی بیگ بنگ از دست میدهد. ما باید یاد بگیریم که چگونه در باره جهان (world) بدون فکر کردن در زمان تعمق کنیم. اگر این را یاد بگیریم، مشکل چه چیزی "قبل از بیگ بنگ" اتفاق افتاد، دود میشود و به هوا میرود.

تعدادی دیگر از کاربردهای آزمایشی گرانش و جاذبه حلقه، به فیزیک نجومی پرداخته اند. به عنوان مثال،

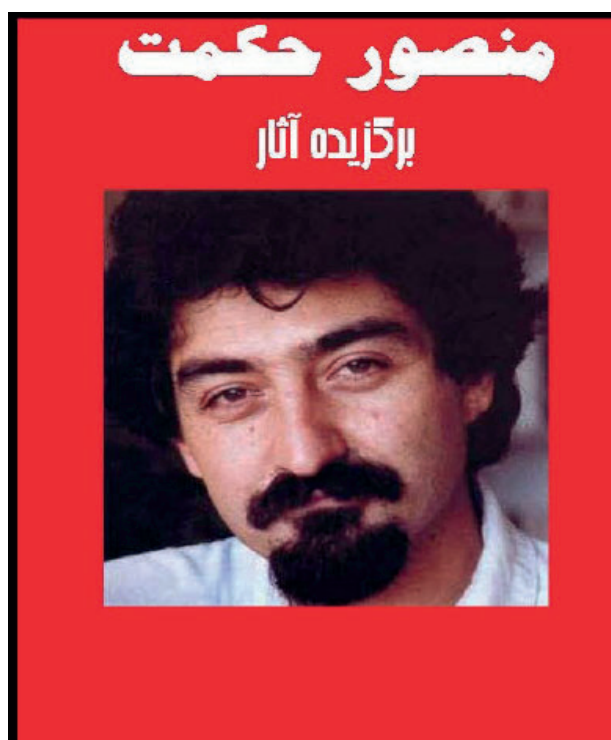
انتشار نور بر فضای دانه ای که در تنوری حلقه پیش بینی شده بود، مورد مطالعه قرار گرفته است. برخی از نشانه ها که این انتشار نور ممکن است تحت تأثیر این ساختارهای کوچک (فضا-مکان دانه ای) باشند، یافت شده است. برای درک چگونگی این مساله، دقت کنید که وقتی نور دربرخورد به یک کریستال شکسته میشود، و با طول موجهای مختلف حرکت میکند، رنگها در واقع با سرعت های اندکی متفاوت در حرکت اند. ساختار میکروسکوپی مکان- فضا، ممکن است به همین شیوه بر انتشار نور تأثیر داشته باشد. اگر چنین است، ما باید نتیجه بگیریم اجزاء مختلف (با رنگ های مختلف) از نور ستاره های دور را با تاخیرهای زمانی کوچک نسبت به یکدیگر، دریافت میکنیم. آزمایش این ممکن است و تحقیقات در این زمینه در جریان است. مشکل این است که محاسبه این نتیجه در تنوری دشوار است، و بنابراین کاملاً روشن نیست که نظریه واقعا چه محاسبه ای را پیش بینی می کند. در حال حاضر برنامه های دیگری در حال تدوین هستند که من با همه آنها آپ تو دیت و به روز نیستم. با این حال، مهم است که بگوییم که تا کنون هیچ یک موارد کاربردهای این تنوری پیش بینی دقیقی را که عملاً آزمایش شده باشد، بدست نداده است. این در مورد تمام نظریه های آزمایشی جاذبه و گرانش کوانتومی صادق است بنابراین نظریه حلقه، علیرغم این نتایج زیبا و با وجود علاقه ای که این نظریه برمی انگیزد، در حال حاضر فقط یک تنوری فرضیه است. نظریه حلقه، یک راه حل ممکن برای مساله است، اما تا زمانی که نتوانیم برآوردهای آن را در اندازه گیری های کمی به اثبات برسانیم، ما نمی دانیم که آیا این راه حل درست مساله است. با تاکید بر این تمایز، متأسفانه اغلب دانشمندانی که به نوشتن آثار مورد علاقه مردم مشغول اند، این تفاوت را نادیده میگیرند. چه بسا بیشتر توسط دانشمندانی که در برنامه های تلویزیونی شرکت می کنند. یک جنبه دشوار اثری مانند من این است که از یک طرف؛ اشتیاق برای تدوین یک نظریه جدید بوجود میآورد: ممکن است انسان در مسیر درستی برای درک جنبه جدیدی از جهان قرار گرفته باشد، اما از سوی دیگر؛ یاس و ناامیدی از خطر کار کردن یک عمر بر روی نظریه هایی که در نهایت ممکن است اشتباه از آب در آیند.



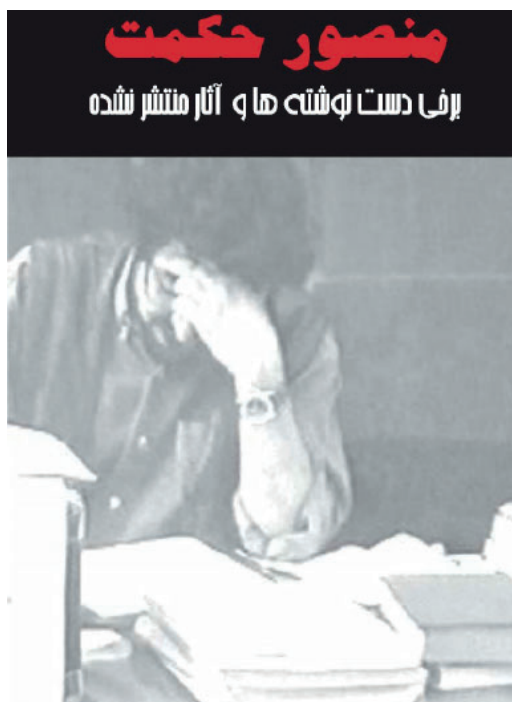
# دانلود کنید:



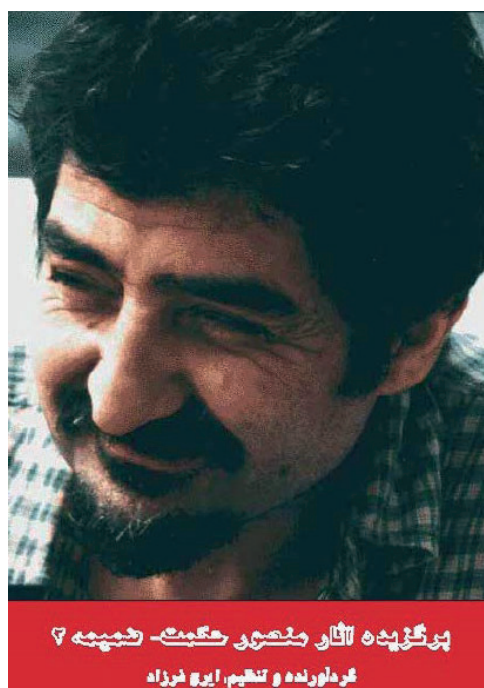
<http://www.iraj-farzad.com/bg-z1.pdf>



<http://www.iraj-farzad.com/bargozideh-m.hekmat.pdf>



<http://www.iraj-farzad.com/dašt-neveshteh-m.hekmat.pdf>



<http://www.iraj-farzad.com/bargozideh-zamimeh-2.pdf>